92

Fawā'id-i-Nāsiriyya

(ethics)

92

فوائد نصریه

Lucknow
1330.26

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست ابواب و فصول این رساله شریفه که بفواید نصیریه موسوم است باید دانست که این رساله مرتب است بر یک مقدمه و هشت باب و خاتمه

مقدمه مشتمل است بر بیان فضائل و مناقب سلاطین عظام و وزرا و امرای کرام که بحلیه انقیاد اهل بیت اطهار علیهم السلام آراسته و بصفات حمیده عدل و انصاف

وانصاف پیراسته اند **باب اول** در صواب لطفی
که بادشاهان و وزرا و حکام را با رعایا سلوک
باید داشت و دران دو فایده است **فایده اول**
مشتمل است بر پنج ضابطه **ضابطه اولی** در بیان اینکه در
هر امری از امور تشیید قواعد شریعت مصطفویه و تائید
احکام طریقه مرتضویه باید نمود و نقل و حکایت شاه طهماسب
شاه اسمعیل صفوی جعل الجنة مثواه **ضابطه ثانیه** در
کیفیت تادیب رعایا و خدام بر تقصیراتی که ازایشان صادر
شود و بیان عفو کردن از جرایم ایشان **ضابطه**
ثالثه در ذکر امر بالمعروف و نهی عن المنکر یعنی
حکم فرمودن خلایق را بادا واجبات و باز داشتن

از ارتکاب منهیات ضابطه رابعه در بیان رعیت
پروری و کرم گستری و تفقد احوال ملازمین ضابطه
خامسه در بیان اختیار فرمودن مجالست ارباب
عقل و دانش و صلاح و علم و محترز بودن از صحبت
اصحاب عدوان و عصیان و ذکر بعضی از حکایات
شریفه فائده ثانیه در نقل مضمون منشور فائض
النور جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بنام نامی
مالک اشتر نخعی بشرف صدور یافته در هنگامیکه ایشان را
بولایت مصر نامزد فرموده بودند و آن کلام معجز
نظام جامع جمیع اداب کریمه و اخلاق حمیده است
باب دوم در بیان زکوة و خمس که بنا بر ارشاد

ارشاد جناب مستطاب نواب واجب فیض رسان محسن
سادات و مومنان دام اقباله و دران پنج فایده
بمعرض تحریر امده است. فایده اول در بیان فضیلت
زکوة و ثواب ان فایده دوم در بیان وجوب زکوة
و شرایط ان و اجناسی که زکوة دران واجب است
و قدر نصابهای ان فایده سیوم در مستحقین زکوة
و شرایط ایشان فایده چهارم در بیان زکوة فطره
که اخراج ان در عید الفطر واجب است و شرایط
وجوب ان فایده پنجم در بیان خمس و دران دو
فصل است فصل اول در بیان فضیلت و ثواب ان
فصل دوم در مستحقین خمس و جنسهائی که خمس دران

واجب می شود باب سیوم در ذکر مصارف مستحبه
اموال و سایر وجوه بر و احسان و کفارات و در آن
دو فائده است فائده اولی در بیان احادیثیکه
بر ثواب بنا نمودن مسجد و مدرسه و مانند آن دلالت
دارد و ذکر صدقات جاریه و احسان به برادران
ایمانی نمودن و وقف کردن مزارع و املاک و نحو آن
فائده ثانیه در بیان کفارات اما خاتمه پس
مشتمل است بر بیان فضیلت علم دین و ذکر مجملی
از فضائل علما که بصلاح و تقوی موصوف باشند
و ثواب تکریم ایشان و عمده منافع و فواید این مقدمه
آنست که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان

از آنان اصول دین که توحید و عدل و نبوت
و امامت و معاد است و همچنین فروع دین شامل
طریق صوم و صلوة و حج و زکوة و سایر احکام شرعیه
بوساطت علمای دین معلوم میشود و اگر ایشان
نباشند مردم از دین و ایمان بیگانه شوند و ندانند که
مذهب حق چیست و امام بحق کیست و چون درستی
اعتقاد و تصحیح اعمال امریست بغایت اهم
پس لابد که علمای دین که واسطه چنین امور جلیله
اند در نظرها معزز و محترم باشند تا سخن ایشان
در شود و فائده دیگر آنکه کافه ناس ملاحظه
چنین اخبار که دلالت بر علو شان علم دین و علمائی

شرع مبین دارد راغب شوند بسوی تحصیل علم
و دقیقه از دقائق تحصیل آن نامرعی ننمایند و نیز
از جمله فوائد ذکر آن اینست که بر هکنان واجب
است که تحصیل ضروریات اعتقادیات از علمای
دیندار تقوی شعار نمایند نه از کسانیکه از علم بهره
ندارند یا اگر علم داشته باشند بمقتضای آن عمل
نمایند و توهم نشود که حقیر خود را از زمره علما
انگاشته ترغیب بسوی تکریم ایشان مینماید زیرا که
خدا شاهد است وکفی بالله شهیدا که این
تراب اقدام مومنین و کمترین خادمان علمای دین
خود را لائق منسلک شدن در سلک صف نعال

نعال ارباب کمال نمی پندارد وچه جای آنکه خود
را از جملهٔ ایشان انگارد ع چه نسبت خاک
را با عالم پاک و اگر بالفرض حال بر منوال ایشان باشد
پس بمفاد لا یخافون فی الله لومة لائم
از اعلان کلمهٔ حق که لازم و مختص است بخوف ملامت احدی
اعراض نمیتوان نمود و طریقهٔ مرضیهٔ پیشوایان کرام علیهم السلام
متروک نمیتوان کرد جناب یعسوب الدین و امیر المؤمنین در اظهار
للحق اکثر اوقات بزبان معجز بیان ارشاد فرموده اند که انا
قسیم الجنة والنار وانا الفاروق الاکبر
وانا صاحب العصا والمیسم الی غیر ذلک

والحمد لله علی ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اهل الکبریاء والصلوة علی
محمد سید الانبیاء واخیه وصنوه
سید الاوصیاء والهما الائمة النجباء
صلوة دائمة بدوام الارض والسماء

اما بعد بر اصحاب خرت و ارباب فطنت مخفی
و مستور نیست که از اعاظم نعمای سبحانی و افاخم
الای ربانی که اهل هندوستان بآن مباهی و سرافراز

و از اهل اکثر بلاد عظیمه ممتاز زمانند حضرتی که درین عصر و زمان
وسادهٔ وزارت و کشورستانی و مسند امارت و حکمرانی
مشرف و مزین است بوجود ذی جود عالیحضرت
ولی نعمت رافع لوای دین حضرت خیر البشر مروج مذهب
حق ائمه اثنا عشر حامی ایمان و اهل ایمان ماحی
آثار بدعت و طغیان آفتاب سپهر دولت و اقبال
فارس مضمار شوکت و جلال مربع نشین چار بالش
وزارت و سروری متکی اریکه امارت و رعیت پروری
فروزندهٔ چراغ عدل و انصاف سوزندهٔ خرمن ظلم
و اعتساف باسط مهاد امن و امان قامع بنیاد
کفر و عدوان سلیمان حشمتی که بنجابت علا فائق

دین سید المرسلین با عز و وقار است • و بدون حرج
که تفصیل شده سینه اش اضحار از آرای روزگار • موید
بتائیدات حی قدیر • وزیر ابن الوزیر ابن الوزیر نواب
مستطاب فلک جناب معلی القاب وزیر الممالک
نواب امین الدوله بهادر ناظم الملک سعادت علیخان
مبارز جنگ خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی
العالمین بره و احسانه • مذهب حق اهل بیت حضرت
سید المرسلین • در بلاد هیمنت بنیاد شیوع یافته
و خورشید رونق و رواج دین مبین بر ممالک محروسه
تافته • گلستان مذهب جعفری • تا بیاری انفاسش سرسبز
و شاداب • و خانه ایمان ارباب بدعت و عدوان مستاصل

گردید

بسیل قهرش منهدم و خراب. علمای بمیامن توجهات
خیالش با کمال امن و امان اند. و همواره بوظیفه دعای
خلود دولت ابد توامان. ببرکت طلوع صبح اقبالش
شموس اسامی سامیه ائمه هدی. از آفاق خطبه
های جمعات و اعیاد طالع. و اخبار و آثار پیشوایان دین
علیهم السلام از مطالع کتب و رسایل که درین عهد
دولت مهد مولف و مصنف گردیده ساطع و لامع.
الحق که ادای شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری بر کافه
ارباب ایمان اهم واجبات و اعظم متحتمات
است حق سبحانه عز شانه اوامر نافذه اش را در
اطراف و اکناف جهان روان گرداناد و سایه همایه

بر مفارق جمیع اهل ایمان مبسوط دارد بالنبی

والہ الامجاد بہمت والا ہمت نتیجه وزرای

نامدار خلاصه امرای کامکار سرو سرافراز جویبار

اقبال نخل برومند حدیقه اجلال زنگ زدای

آئینه ملک و دولت زینت افزای مسند ایالت

و ابهت رافع لوای اقتدار ملجاء سادات عالیه

تبار نور حدقه عقل و کمال نور حدیقه فضل و افضال

نضارت بخش گلستان جاه و ثروت چمن پیرای

ریاض تدابیر مملکت قره باصره ریاست غره ناصیه

کیاست مجموعه مکارم اخلاق و شیم شیرازه صحیفه

نوال و کرم حافظ زمان معدن جود و احسان

جناب

جناب مستطاب معلی القاب نواب فخر الدوله
فارس الملک محمد علیخان بهادر سپهدار جنگ

لا زال الملک منصوراً و للدین الحق ظهیراً

همواره بر نصرت و اعانت مومنین مصروف
و دائما عنان عزیمتش بسوی مضمار اعزاز و تکریم
سادات و مومنین معطوف درین اوان میمنت
توامان خاطر مبارکش را هوای جانفزای آنچنین اقتضا
که نبذی از معالم سیاست ضروریه مدنیه و منزلیه
و مجملی از احکام زکوة و خمس از جمله فرایض مالیه
بعبارت واضح محرر نموده شود لهذا داعی دولت
ابد مدت محتاج رحمت خالق احد سید محمد عفی الله عنه

که مرهون صنوف الطاف امنان جود و احسان
است بتالیف آن مامور گردید لاجرم بمقتضای
المامور معذور امتثالا للامر الاشرف
با وجود قلت بضاعت و فقدان استطاعت شروع
در تالیف آن نمود و بذکر مسائل مذکوره با ضمیمه
فواید دیگر که ارتباط شدید بآن داشته پرداخت
و بترتیب انیق و تهذیب رشیق مرتب و مهذب
گردانیده بفواید نصیریه موسوم ساخت رجای واثق
از حضرت رب العزت چنان است که این مجالسه
مقبول خاطر فیض مآثر گردد و منافع و فوائد آن عاید
حال فرخنده مآل شود جناب مالک الملک مراحمه

عمر اسعد به یوما فیوما مدارج اقبال ان لمجاه ارباب کمال

را متزاید و مترقی گرداناد بجاه محمد و آله

الامجاد علیهم الصلوة الی یوم التناد

و آنرا مرتب نموده بر مقدمه و خاتمه و سه باب

و بالله الاستعانة فی کل باب

مقدمه در بیان فضایل و مناقب سلاطین

عظام و وزرا و امرای کرام که بحلیه اعتقاد مذهب

حق اهلبیت طاهرین علیهم السلام آراسته و بصفت

حمیده عدل و انصاف پیراسته اند مخفی نماند که

جناب مالک الملک عم اسمه فرقه علیه ملوک و روسا و حکام

را برای دفع ظلم و ستم از کافه برایا و محافظت نفوس

واحوال رعایا معین فرموده و انتظام مهام خلق را
باصلاح حال ایشان منوط نموده و حقوق پادشاهان
و فرمانروایان که معتقد دین حق باشند بر ذمه
رعایا بسیار است بجهت آنکه ایشان حفظ و حمایت
رعیت میفرمایند و دفع دشمنان دین از ایشان
میکنند و اعانت ایشان در امور دنیویه و دینیه
می نمایند پس حقوق جلیله ارباب حکومت و
احسان را باید شناخت و دعای سلامت
و بقای ایشانرا اهم واجبات باید انگاشت
و اخبار بسیار از حضرت سید الابرار و ائمه اطهار علیهم
السلام و اله بر ثواب عدالت و مدایح جلیله

جلیله و مناقب جمیله پادشاه و رعیت عادل وارد

از انجمله حدیثی که از جناب رسالت مآب صلی الله

علیه و آله مأثور است عدل ساعة خیر

من عبادة سبعین سنة یعنی عدالت

بدون یک ساعت افضل است از عبادت هفتاد

هزار سال و نیز از آنحضرت منقول است من اصبح

لا ینوی ظلم احد غفر له ما جناه

یعنی هر که صباح کند و قصد ستمی نداشته باشد گناهان

او امرزیده می شود و از جناب امام بحق ناطق

حضرت جعفر صادق علیه السلام وارد گشته که آنحضرت

فرمود که ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید و بواسطه جوار

میداریدبسبب نافرمانی پادشاه و فرمان فرمائی
خود پس اگر عادل است از خدا تعالی سوال کنید که
او را سلامت و پاینده دارد و اگر ظالم است از
درگاه الهی مسئلت نمائید که او را باصلاح آورد که
اصلاح احوال شما در اصلاح سلطان شما است
بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربان است
پس بپسندید برای او انچه برای خود می پسندید و
مکروه دارید در حق او انچه در حق خود مکروه میدارید
و نیز از انحضرت منقول است که هرگاه حق تعالی خیر
و خوبی رعیتی میخواهد مقرر مینماید برای ایشان سلطان
رحیم را و مهیا میکند برای او وزیر عادل را و از حضرت

حضرت رسول الله صلعم مرویست که دو صنف اند
از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته اند
امت من نیز صالح اند و اگر ایشان فاسد اند
امت من نیز فاسد اند صحابه عرض کردند که کیستند
ایشان یا رسول الله فرمودند که فقها و امرا و
پادشاهان نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وارد گشته که سه کس اند که ایشان مقرب ترین
خلق خواهند بود نزد پروردگار عالمیان در روز
قیامت تا خدای تبارک و تعالی از حساب
خلایق فارغ گردد شخصی که در وقت غضب قدرتش
باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست

و شخصی که میان دو کس حکم کند یا راه رود و بهیچ
طرف بهیچیک میل نکند و شخصی که حق را گوید خواه
بر خود خواه از برای غیر خود و بسند معتبر از حضرت سید
المرسلین صلعم منقول است که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق
کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست من است
پس هر گروهی اطاعت من میکنند دلهای
پادشاهان را بر ایشان مهربان می نمایم
و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای
پادشاهان بر ایشان خشم می آورم پس مشغول نشوید بنفرین
ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را

بسوی شما

شمایل دهم و مهربان گردانم و همچنین اخبار دیگر
وارد شده که متضمن علو درجات و ثواب عدالت
است گویند که یکی از پادشاهان را شوق ادای
مناسک حج غلبه نمود و عزم استسعاد بسعادت
بجا آوردن آن فرمود چون ارکان دولت
بران مطلع شدند بعرض رسانیدند که از شروط
حج یکی امنیت است و پادشاهان را دشمنان
بسیاراند پس اگر همگی سپاه عزیمت این راه
نمایند متعذر است والا خطر کلی متصور و نیز
پادشاه در مملکت خود مثل جان است در بدن
پس چون این مملکت از وجود سلطان و فرمانروا

حالی میشود. ارکان ملک تخلل پذیر میگردد. پادشاه
گفت که چون این سفر میسر نمی شود. بکدام
چیز ثواب حج دریابم گفتند که درین ولایت شخصی
محتاج است که سالها مجاور حرم بوده ولای حج بسیار
عدیده نموده شاید ببذل مالی ثواب حجی از وی
اخذ توان نمود. ان سلطان بخدمت او شتافت
و اظهار مطلب خود نمود. ان مرد محتاج گفت که
ثواب حجهای خود می فروشم. سلطان فرمود
هر حجی به چند گفت ثواب بهر قدم که درین راه
رفته ام تمام دنیا. سلطان گفت از دنیا چیزی از
قدر اندکی با من نیست وان بهای یک گام نمی شود

بلی

پس این معامله چگونه حاصل شود آن شخص گفت که
آسان است وقتی که کار بیچاره سازی و بدولت
پروردی نواب ازاین بیچ تامن نواب شفقت
هیچ صورت را نبوده بسیم و چون ذکر جمیع اخبار و آثار
که درین باب وارد شده موجب تطویل کلام است
برهمین قدر اختصار نموده شد والله ولی
التوفیق باب اول در ضوابطیکه پادشاهان را
و وزرا و امرا را با رعایا و خدام سلوک باید داشت و
دران دو فائده است فائده اول در بیان بعضی
ضوابط ضروریه بتفصیل بسیار و بنابر اختصار بروز کرده هیچ
ضابطه اختصار نموده میشود ضابطه اولی می باید که ملوک

نامدار و وزرای کامکار و امرای روزگار در هر کاری
از امور جادهٔ شریعت نبویه و طریقهٔ علیه مرتضویه
را سلوک فرمایند تا بسبب پاس دین و ملت
ارتفاع محامد ذکر ایشان در دار دنیا و رفعت درجات
عقبی حاصل شود و نخل اقبال ایشان مثمر ثمرات
سعادات جاودانی گردد و چون اعلام اسلام دین
پیش نهاد خاطر حق پذیر ایشان شود سایر
حکام و عمال و سکنهٔ دیار متوطنین قری و امصار
از تبعیت سنت سنیه بمقتضای الناس علی
دین ملوکهم انحراف نورزند و بمفاد من
سن سنة فلا اجر من عمل علیها الی

یوم

یوم القیمة ثواب و اجر تاسیس مبانی حق تا روز
باز پرس خلایق عاید حال فرخنده مآل ایشان بشود
مشهور است که خاقان گیتی ستان رافع لوای
عدل و احسان مجدد قواعد دین و ایمان ممهد
مناهج حق و عدوان سلطان فردوس مکان

شاه اسمعیل صفوی بهادر خان طاب

ثراه و جعل الجنة مثواه وقتیکه بسریر
سلطنت اشرف پابوس جلوس مزین و مشرف
فرمود و پرتو عدل و احسان بر بعضی ممالک
ایران انداخت همت والا نهمت آن شاه
والا تبار مصروف این معنی گردید که خطبا بر منابر

اظهار بیزاری از دشمنان دین و اعدای ائمه معصومین
ع نمایند و علی رغم اناف مخالفین سعی در اشتهار
این کلمه حق فرمایند بعضی از بندگان درگاه و مخلصان
دولتخواه بعرض رسانیدند که چون هنوز اعمار سلطنت
در عنفوان شباب دولت است و اکثر اهل این
دیار مخالف و کناره ازین گفتارند مبادا در
امور فرمانروایی و سلطنت تخللی پدید آید آن
موید حضرت باری از غایت دینداری فرمود
که من پادشاهی را برای ترویج دین و اعلای
مذهب ائمه معصومین میخواهم اگر این نباشد
بچه کار می آید القصه بفرمان آن خسرو کامکار

و

و شهنشاه دیندار خطیبان و موذنان و سائر
شیعیان که انتظار چنین روزی داشتند بی
اندیشه باعلای کلمه حق پرداختند و الی الآن در
ممالک محروسه دار الایمان ایران این سنت
سنیه و طریقه رضیه جاری است ضابطه ثانیه
آنکه ابواب خوف و رجا بر خلق مسدود نباید نمود
زیرا که در مواضع تادیب عرفاً و شرعاً اهمال نمودن
موجب دلیری مردمانست بر عصیان و نافرمانی
و در مواقع امید قطع رجای ایشان نمودن باعث
سستی و تهاون ایشان است در طاعت و حسن
انقیاد و از همین جاست که جناب حکیم علی الاطلاق

برای عباد ابواب رجا و خوف را مفتوح فرموده

بالجمله مقصری که از رعایا و خدام و اتم بشنود

اگر مشغول بر معصیت جناب حق سبحانه و تعالی

بوده باشد و از ان قسم باشد که باین عصیان

حد و قصاص لازم می شود در انصورت اجرای

ان موقوف بر رای حاکمان شرع که علمای دین

مبین و وارثان شریعت سید المرسلین

و ائمه معصومین ع اند باید داشت

و اگر حدی بر ان مترتب نشده پس چون امر

بالمعروف و نهی عن المنکر بالحقیقت شرائط و واجبات

اجماعیه است پس امر بفعل طاعات و نهی از منهیات

٤٠

باید فرمود چنانکه تفصیل احکام آن درضابطه

آتیه علی حسب اقتضاء المقام مبین می شود و

اگر آن تقصیر محض از قسم تقصیر سلطانی است

پس اگر عفو آن مستلزم مفسده نباشد یا خطائی

بغیر قصد و ارادی صادر شده باشد پس عفو را

مقدم باید داشت چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین

علیه السلام فرموده جمال الریاسة العدل

فی الامرة والعفو مع القدرة یعنی

جمال شهریاری و ریاست عدل نمودن است

و با قدرت بر انتقام عفو فرمودن و هم از گفتار هدایت آثار

انقیه اطهار است که شکرانه قدرت بر عدو عفو است

واز نوشیروان منقول است که می گفت لذتی که
من از عفو می یابم در انتقام نبودیم و گفته اند مصرع
در عفو لذتی است که در انتقام نیست
بالجمله رعایا و خدام بمنزله اعضا و جوارح آدم اند
پس مراعات احسان برایشان نمودن اهم است
و عفو جرایم ایشان لازم و مختتم بطریق اولی است
و شیعه از جناب سید الساجدین امام زین العابدین
علیه الصلوه و السلام مرویست که آن حضرت وضو می ساختند
و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان
میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد و بر
روی حضرت آمده مجروح ساخت پس امام علیه

السلام

السلام سر مبارک را بالا کردند و بجانب آن کنیز
از روی خشم نگاه فرمودند در ساعت آن کنیز
خواند که والکاظمین الغیظ حضرت
فرمودند فرو نشاندم غضب خود را بعد از آن خواند
والعافین عن الناس فرمودند عفو کردم و از
گناه تو در گذشتم پس تتمه آیه را خواند که والله
یحب المحسنین حضرت فرمودند که انت حرة
لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای
تعالی و اگر در عفو خوف مفسده نبوده باشد مثل
خوف تخلل عظیم در امور ملکی و مالی پس در باب
و خشم نشاندن ایشان باید کوشید و اگر خدمتی با ایشان خواهد

باشد معزول میتوان نمود و همه شکاران و غیر انها که
مباشره برای انها معین باشد در صورت صدور
تقصیر مزبور موقوف ساختن ایشان یا وضع
چیزی از مباشره انها موافق انچه در اول امر قرار
یافته باشد جایز است هرگاه بطور اجاره شرعیه
بر قوم پیوسته باشد و غلامان و کنیزان را بر تقصیرات
ایشان بقدری که ضروری باشد ضرب و تادیب
میتوان نمود بسند معتبر از حضرت صادق علیه
السلام منقول است که در تادیب اطفال و غلامان
و کنیزان پنج تازیانه یا شش تازیانه بیشتر نزنند و
انرا هم برفق و نرمی بزنند و در حدیث دیگر اکثر

از سه

راوی سوال کرد از زدن بنده بر چیزی که از دست
او تلف شود بلی تقصیر او پس برو چیزی نیست
اما اگر والسته نماز نمانی تو گوید میتوان زد گفت چه
مقدار زنم او را فرمود که ده تا چهار یا پنج تازیانه
ضابطه ثالثه آنکه رعایا و خدام را تأدیب و اجبار
شرعیه مثل ادای حقوق واجبه مالیه و دیگر واجبات
مأمور باید بگرداند و از ارتکاب منهیات مثل ظلم و شرب
خمر و زنا و خیانت و سرقه و غصب حقوق و اعلان
شعار کفار مانند ناقوس زدن و بناء بتکده ها و
سایر آنچه موجب هتک حرمت اسلام یا مذهب
تشیع بوده باشد نهی باید نمود چه امر بمعروف

و نهی من المنکر از جمله واجبات است قال عز من قایل ولتکن امة منکم یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما ای امت محمد صلعم گروهی باشند که مردم را بخیر دعوت نمایند و امر نمایند بمعروف و باز دارند از منکر و مباعدت بمنهیات و از جناب حضرت امیر منقول شده که فرمود من ترك انکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت فی الاحیاء یعنی هرکس که ترک کند انکار را از امر قبیح پس او میتی است در میان زندگان یعنی حیات او

منی

نقل بوده است که فایده بران مترتب نمیشود
و از حضرت جعفر صادق علیه السلام وارد گشته
که آنحضرت باصحاب خود فرموده اند تلك حق لي
ان احمل البرى منكم بالسقيم و
كيف لا يحق لي ذلك وانتم يبلغكم
عن الرجل منكم القبيح فلا تنكرونه
عليه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتى
يترك يعنى بدرستيكه سزاوار است که مگناه شما
را در عذاب گناهکاران او رده موافذه نمایم و چگونه
مرا این مواخذه سزاوار نباشد حالانکه بشما میرسد
که مردی از شما مرتکب امور قبیحه میشود و شما انکار آن

آن نمیکنند و ازو دوری نمیجویند و اورا در معرض
ایذا و آزار می آرند تا ترک آن عمل نمایند و مانند
این اخبار بسیار وارد شده و مراد از امر بالمعروف
حکم نمودن و باعث شدن بر فعلی واجب است و نهی
عن المنکر عبارت از باز داشتن از امر حرام است
و آن واجبات است عقلاً و نقلاً چنانچه امر بمندوب
و نهی عن المکروه مستحب است و بنابر مشهور میان علمای
ما وجوب آن مشروط بچهار شرط است اول آنکه
شخصی که امر و نهی میکند عالم باشد بآنکه کدام امر واجب
است و کدام حرام تا منکر را معروف انگاشته امر
بآن نکند و معروف را منکر پنداشته و در مقام نهی از آن

نشود

نشود دوم آنکه کسیکه مرتکب منکر یا تارک معروف
است اصرار بر آن داشته باشد و علامات باز
ماندن از آن فعل بظهور نرسیده باشد سیوم آنکه
تاثیر در امر و نهی آنکس محتمل باشد پس اگر بداند
که یقیناً قول من تاثیر نخواهد کرد در این صورت
وجوب آن ساقط می شود چهارم آنکه ایمن از ضرر
بدنی یا عرضی یا مالی و یا بیکی از مومنین باشد
و انکار از منکر سه مرتبه دارد اول انکار بقلب
و آن واجب است بر کافه اهل ایمان دوم انکار بزبان
و می باید که بتدریج انکار نماید پس اول نصیحت
و قول لین و بعد از آن نهی و درشتی و توبیخ و ملامت

انکار نماید سیم انکار بدعت مثل شکستن آلات لهو

و دور کردن فاعل آن از مقام فعل شنیع و زدن

او بمقداری که مقتضای مصلحت بوده باشد بحیثیتیکه

تاثیر در باز ماندن او داشته باشد و اگر ضرب نیز موثر

نباشد و منجر بجرح و قتل شود پس دران اختلاف

است سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه و علامه

حلی قدس سره بجواز آن قائل شده اند و شهید اول

طاب ثراه در دروس تفویض بر امام ساخته و

اقامت حدود در زمان غیبت امام اختلافی است

و تفصیل و تحقیق آن در کتب مبسوطه مبین شده

و مشهور آنست که آقا بر بندگان خود اقامت

حدود

حدود می‌نموده‌اند و جماعتی از اصحاب ما قایل شده‌اند

بجواز انکه زوج اقامت حد بر زوجه نماید و همچنین

پدر بر پسر خود و جایز است برای فقهای امامیه

زادهم الله شرفا و مکرمة که در زمان غیبت

قضا نمایند و حکم میان متخاصمین نمایند بشرطی که ایمن

از جور در حق خود یا در حق دیگری از مومنین و ایمن باشند

یا شرایط افتاء از جمله شرایط که در مفتی و حاکم شرع

میباید آنست که مومن باشد و عادل و بمرتبه علیه

اجتهاد فایز و واجب است بر مردمان رجوع بایشان

نمودن و موافق حکم ایشان عمل کردن و هرکه رد کند

و انکار نماید حکم ایشان را پس بر جناب ائمه معصومین

م رد کرده باشد چنانچه موثقه عمر بن حنظله بر این دلالت

دارد و محصل بعضی فقراتش اینست که سوال کردم

از امام جعفر صادق علیه السلام از احوال دو کس از

شیعیان که فیما بین ایشان نزاعی باشد در قرض

یا در میراث و ایشان برای انفصال آن رجوع کنند

پیش پادشاه جابر یا پیش قاضیان مخالفین

آیا همین جایز است آنحضرت فرمود هر که رجوع کند

با ایشان برای انفصال قضیه خواه آن قضیه حق

باشد خواه باطل پس چنانست که رجوع کرده بسوی

شیطان و هرچه پادشاه جور یا قاضیان مذکور

برای وی حکم کنند و او بحکم ایشان اخذ بکند و گرفتن

آن

گرفتن آن بردی حرام است اگرچه برای او حق ثابت
باشد بنابر آنکه او بحکم شیطان گرفته است
وحال آنکه مسلمین عموماً مأمورند بآنکه از طاغوت
یعنی شیطان انکار کنند و بآن اعتقاد ندارند
او سبحانه میفرماید که در حکم رجوع کنند بطاغوت
و شیطان وحال آنکه مأمورند بآنکه از طاغوت
منکر شوند و بآن اعتقاد ندارند راوی گوید که
من عرض کردم که این دو شخص متنازعین چه
کنند فرمود که ببینند از شما کسیکه حدیث
ما روایت میکند و در حلال و حرام ما نظر و فکر
میکند و احکام ما را میداند پس باید که هر دو

شناز مین بحکم آن شخص راضی شوند به تحقیق که
آن شخص را بر شما حاکم گردانیده‌ام پس
هرگاه که آن شخص حکم کند بموجب حکم ما پس
آنحکم را هر کسی که از وی قبول نکند بدرستیکه
حکم خدا را خفیف دانسته و بر ما رد کرده و
هر که بر ما رد کرده بر خدا رد کرده و آن
رد کننده در حد شرک داخل است پس
واضح و لایح است گردید که غیر عالم عادل
احدی مرکز دائره عدالت نتواند بود و کسی
سوای اهل حق طریق حق و انصاف را بقدم
اقدام نخواهد پیمود ضابطه رابعه انکه عنان عزیمت

دادا

را بپوسته بطرف رعیت پروری و کرم گستری
معطوف فرمایند و لطف و عدل در باره رعایا
و خدام مبذول نمایند چه عقل و نقل حاکم است
بقبح ظلم و اخبار بسیار در مدح عدالت و مذمت
ظلم وارد گشته و از جناب مآب حضرت امیر المؤمنین
ع مأثور است که لیس ثواب عند الله
سبحانه اعظم من ثواب السلطان
العادل و الرجل المحسن یعنی هیچ
ثوابی نزد خدای تعالی بزرگتر نیست از ثواب پادشاهی
که عادل باشد و شخصی که محسن و نیکوکار باشد
و نیز از آن جناب ع منقول است که فرمودند هر که

بعدل وداد عمل نماید حق تعالی دولت او را در امان
نگاه دارد و هرکس که جور و ستم بورزد او را
هلاک سازد و اشتمال این روایات بسیار است
بالجمله در باب فریادرسی غریبان و فقیران
و بیچارگان اهمال و تغافل نفرمایند و
باخلاق کریمه و الطاف جسیمه بفریادرسی مظلومان
نمایند و از ساحت حضور خود احدی را نرانند
و این را منافی مرتبه عظمت خود ندانند چه
هیچ مرتبه و شان زیاده از مرتبه حضرت مالک
الملک جل سلطانه نیست و حق سبحانه و تعالی باب
مناجات و انابت را بر هر قوی و ضعیف

دوحضم

و وضیع و شریف مفتوح ساخته و مانعی و حاجبی
از عرض مناجات نگماشته و حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اوقات شریفه را سه حصه نموده
در حصه تفقد حال سایل مینمودند و در حصه ثانی
باقامت بندگی و طاعت الهی بسر می بردند
و در حصه دیگر مشغول بکارسازی محتاجین می بود
و جناب مستطاب حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت و جهانبانی و تمکن سریر سلطنت
ظاهریه روزها اشتغال بانجاح حوایج محتاجین و
کارسازی مومنین میفرمودند و شبها بعبادت
حق سبحانه و تعالی اقدام مینمودند بعضی اصحاب

عرض کردند یا امیر المومنین چه را اینقدر شب
بیفرمایید که نه روز آسایش دارید و نه شب
آرام میفرمایید فرمودند که اگر روز آسایم
کار رعیت ناساخته ماند و اگر شب آرام کرم
کار من معطل میماند پس تا آنکه بر سر و بیخ و اساس
مقتدایان دنیا و دین واجب و لازم دانسته
رعایت حقوق رعایا باید نمود و چنین امور
ممتنعه ظهور نمیرسد مگر بعد بتکمیل عزم صحیح و اراده
جازمه و پوشیده نیست که ملوک و وزرا و امرا
محتاج ترین خلق اند بسوی تکمیل عزم و مدد ام میکرد
در امور دین و دنیا عزم تمام حاصل نشود الکتاب

بر بحم

هیچ منفعت و اجتناب از هیچ رذیلت میسر
نگردد گویند که مامون خلیفه را خواهش
گل خوردن بهم رسیده بود و در ازاله آن اطبای
زمان مشوره نمود طبیبان آنوقت مجتمع
شده اصناف مداوات را بعمل آوردند هیچ
دوای و تدبیر مفید نیفتاد تا آنکه روزی بحضور
او اندیشه تدبیر و علاج مینمودند و باحضار کتب
و ادویه اشاره رفته بود که یکی از ندمای او که
ثمامة ابن الاشرس نام داشت حاضر شد
و مشاهده آن حال کرد گفت یا امیر المؤمنین
فاین عزمة من عزمات الملوک

یعنی کجا است عزیمتی از عزیمتهای پادشاهان
و در آن وقت غیرت شاهی بجوشش آمد و
با طبا گفت که ترک معالجه نمائید که بعد ازین
معاودت این حال ازمن محال باشد
ضابطه خامسه آنکه برای مصاحبت و مجالست
دوست دارد که جناب رسالت مآب نیز از
قبل رب الارباب بآن مامور بوده لقوله
تعالی وشاورهم فی الامر کسان
را معین فرماید که از حیثیت دانشمندی و کمال
عقل بجودت قریحه و فطانت ممتاز باشند
و بحلیه اصلاح و رشد آراسته باشند بصفت

علم و حلم موصوف چنانچه منقول است که
قالت الحواريون لعيسى يا روح
الله من نجالس قال من يذكركم
الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقه
و يرغبكم في الآخرة عمله يعني جناب
سید المرسلین صلعم فرمودند که اصحاب حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام از حضرت عیسی پرسیدند
که ما با که همنشینی کنیم حضرت عیسی علیه السلام فرمودند
با کسی که دیدن او حق تعالی را بیاد شما آرد
و حرف زدن او علم شما را زیاده گرداند و عمل
او موجب رغبت شما شود باخرت و بسنه

معتبر از خیثمه مرویست که بخدمت امام محمد
باقر عم رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود که ای
خیثمه هر کس از شیعیان و دوستان را که ببینی
سلام من بایشان برسان و ایشانرا از جانب
من وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و آنکه
نفع رسانند اغنیای شیعیان بفقرای
ایشان و اعانت نمایند اقویای ایشان
ضعفا را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه
مردگان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند بدرستیکه
ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان
باعث احیای امر شیعیم میشود خدا رحم کند

امرد

بنده را که مذهب ما را از بنده وارد و در کافی

مسطور است و حاصل مضمون آن این است

که حضرت لقمان به پسر خود فرمود که ای پسر اگر خواهی

در مجلس بنشینی پس ببین که اگر اهل آن

مجلس در ذکر خیر مشغول باشند مثل آنکه در

مباحثه علم دین باشند یا در ذکر محامد حق تعالی

یا در ذکر فضائل انبیا و اوصیا و امثال آن

پس در آن مجلس بنشین پس اگر تو از آن

عالمتری بعلم تو منتفع خواهند شد و اگر آنها عالم

تراند تو بعلم آنها منتفع خواهی شد و شاید که

حق سبحانه و تعالی برحمت خود ایشان ترا فرا گیرد و

پس تو هم ببرکت مجالست دران رحمت داخل
خواهی شد و وقتی که ببینی که اهل مجلس بغیر
خیر مشغول هستند پس باید با آنها منشین
زیرا که اگر تو عالمی بعلم تو آنها منتفع نمیشوند
واگر جاهلی موجب مزید جهل تو صحبت
انها خواهد بود وشاید در انوقت غضب الهی
برانها نازل شود پس ترا هم فرا گیرد در کتاب
کلینی از جناب امام صادق ع منقول است
که جناب امیر اکثر اوقات بر منبر رفته میفرمودند
که سزاوار است که مسلمان با سه کس دوستی
نکند یکی انکه فاجر باشد بی باک و پروا انداختن

بانه

باشد از انچه او گوید یا او را گویند دوم احمق
سیوم دروغگو اما فاجر پس او میخواهد که
ترا مثل خود سازد و برامر دین و اخرت تو
اعانت نمیکند و نزدیکی او موجب قساوت
قلب تو میشود و امد و رفت او بپیش تو موجب
عار و ننگ است اما احمق پس بسبب قصور
عقل نمیتواند که تراره نمائی کند بطرف انچه که خیر
تو دران است و یا از تو برداند چیزی راکه بر تو باشد
و اکثر اوقات اگر اراده خوبی بتو خواهد نمود برائی
تو ضرر خواهد افتاد و بالعکس پس موت او بهتر
است از زندگانی او و سکوت او بهتر است

از حرف زدن او و دوری او بهتر است از نزدیکی
او و اما دروغ گو پس در مصاحبت
او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا
بمردم نقل میکند و از مردم بدروغ بتو سخن میگوید
و در میان مردمان بنقل کذب عداوتها می افکند
و کینها در سینه ها میرویاند پس از خدا
بپرهیزید و ملاحظه نمائید که با که مصاحبت
مینمائید و منقولست که پادشاهی بود در
بعضی از آفاق که بخیر و خوبی معروف بود
روزی با لشکر خود برای سیر رفت در عرض راه
دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده اند و از فقر

اثر

و نگذشته بر ایشان ظاهر شد چون نظرش
بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشانرا
تحیت فرموده با ایشان مصافحه کرد چون
وزرا این حال مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند
و به نزد پادشاه آمدند چون او بسیار جرأت
در خدمت پادشاه در سخن گفتن داشت گفتند
که امروز پادشاه خود را خوار و حقیر کرد و اهل
مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب
انداخت برای دو مردی پست بی قدر سزاوار
آنست که او را ملامت نمائی برای این عمل که
دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه گفته وزرا

عمل نموده پادشاه را ملامت کرد پادشاه در
جواب او هیچ نگفت برادر از او هیچ معلوم نشد
که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجیده شد
بخانه خود باز گشت و چند روز بر این بگذشت
پس پادشاه امر گفت منادی خود را که او
را منادی مرگ میگفتند تا ندای مرگ بر در
خانه برادر درده و طریقه آن پادشاه این
بود که هر کرا که اراده کشتن او داشت چنین میکرد
پس از این ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه
بلند شد و او جامه مرگ پوشیده بدر خانه
پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند

چون

میکند چون پادشاه مطلع شد اورا طلب نمود
حاضر شد و بر زمین افتاد و فریاد و اویلاه
و وامصیبتاه برآورد و دست خود را بتضرع
و زاری پیش پادشاه بلند کرد پادشاه
اورا نزد خود خواند و گفت ای پیرمرد چرا پشیمانی
از منادی که ندا کرده است بر در خانهٔ تو یا
مخلوقی که خالق تو نیست. و وی را درست و تحقیق
میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشته
شدن باشی با اینحال مرا ملامت میکنی که چرا بر
زمین افتادم و در هنگامیکه منادی پروردگار خود
را دیدم و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار

خود دارم برو که دانسته ام که قدر ابی من ترا بر
انگیخته اند و فریب داده اند و ازو و باشد که خطایی
ایشان ظاهر گردد پس حکم کرد پادشاه جهان که چهار
تابوت از چوب ساختند و امر فرمودند که دو تا را بطلا
زینت کنند و دو تا را بقیر اندودند پس دو
تابوت قیراندود را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو
ساختند و دو تابوت مزین بطلا را از مروارید و
خون و فضله و مو پر کردند و سر هر دو را محکم بستند
پس جمع شدند وزرا و اشراف را که گمان
می برد که ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند
و تابوت ها را بر ایشان عرض کرد و فرمود که اینها را قیمت

بکنید

کنید آنان گفتند که بحسب ظاهر حال و در یافت ما
این دو تابوت طلائی قیمتی دارند بسبب زیادتی
شرافت و خوبی و آن دو تابوت قیر بسبب پستی و زبونی
قیمت ندارند پادشاه گفت که این حکم شما ناشی
بسبب قصور علم شما است پس امر فرمود که تابوتهای
قیر را گشودند بسبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه
روشن شد پس گفت که مثل این دو تابوت مثل
آن دو کسی است که شما خوار و حقیر شمردید لباس
ایشان را و سهل شمردید آنها را و حال آنکه باطن
باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و پاکی و نکوئی
و سایر صفات کمال که آن بمراتب بهتر است از یاقوت

و مروارید و سایر جواهر لیس امروز بود که تا بو تبا
طلا کشودند اهل مجلس از کثافت و نجاست انچه
در اندرون آن بود بر خود بلرزیدند و از گند و
تعفن آن متاذی شدند پس پادشاه گفت
که این مثل قومی است که زینت یافته
است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان
مملوّ است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ
و ظلم و سایر اقسام شرارت که البته انتن و
بدنماتر است ازین مردارها پس همه وزرا
و اشراف گفتند که بنظر ترا یافتیم و خطای خود را
فهمیدیم و دیدیم که حکیم در کتب معتبره از خباب
تعرض

حضرت جعفر صادق علیه السلام منقول است که
فرمودند مرور کرد عیسی بن مریم علی نبینا و علیه
السلام بقریه دید که اهل آن ده همه بر جاهای
خود مرده اند و کسی مباشر دفن انها نشده و
از مرغان و حیوانات و دواب آن نیز اثری نمانده
بود باصحاب خود کرد و گفت بدرستیکه انها مرده
اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان
در وجود آمده ایشان را فرا گرفته چه اگر متفرق
وجدا جدا فوت میشدند بدیگر را دفن میکردند
پس اصحاب حضرت عیسی گفتند که ای روح الله
وای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشانرا زنده گرداند

از برای ما تا خبر دهند بما که احوال ایشان چه بوده
و چه سبب و عمل شومی ایشان عقوبت شده اند تا ما بیرون
آن عمل نگردیم و از آن مجتنب باشیم پس عیسی
ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورده دعا
کرد به درگاه احدیت و احیای ایشان را از
خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض
اجابت در آورده ندا در داد که طلب کن
ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند داد پس
حضرت عیسی در اثنای شب وقت تصفیه
هوا از کدورات انفاس خلایق برخاست
و بر جای بلندی از زمین برآمد و گفت ای اهل این ده

شخصی از اهل عبادت بجواب او گفت که
لبیک یا روح الله حضرت عیسی گفت چه حالی
رحم است بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار
دنیا چه بوده است و چه سبب مستوجب این
عقوبت شده اید آن شخص گفت که عمل ما عبادت
و اطاعت اهل ضلالت و گمراهان بود و دوستی
دنیا با ترس اندک و امید بسیار و نهایت غفلت
در گرفتاری بلهو و لعب عیسی علیه السلام فرمود دوستی
به دنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل بمادر خود
که هرگاه رو به ما می آورد خوشحال و فرحناک
میشدیم و هرگاه رو از ما بر میگشت بگریستیم

ونمکین میشدیم عیسی گفت عبادت شما مرطاغوت
واهل ضلالت را چون بود گفت اطاعت
میکردیم ارباب معاصی را وانچه مارا بدان میفرمودند
بعمل می اوردیم عیسی علیه السلام گفت اخر کار
شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت
بدن ورفاهیت حال وصباح خود را در
هاویه دیدیم حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
پرسیدند که هاویه چه چیز است گفت سجین
پرسید که سجین کدام است گفت کوه های
اتشین که بجهة سوختن بر می افروزد وشعله
میکشد از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی گفت

شما در آن وقت چه گفتید و به شما چه گفتند گفت
گفتیم مارا باز بفرستید بدنیا تا باز بهره دیگر کاری
قیام نمائیم و تلافی تقصیری که از ما بوجود آمد بکنیم
گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا باز گردید بقول خود
عمل نخواهید کرد حضرت عیسی گفت چونست که غیر تو
کسی از ایشان با من سخن در نماید و این امر بتو اختصاص
یافت گفت ای روح الله ایشان را دهن لجامهای
آتشین در آورده اند و سر آنرا بدست ملائکه
عذاب داده اند و من اگرچه در میان ایشان
بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من
واقع نشده پس چون عذاب بر ایشان نازل شد

مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بموی در او گیخته

بر کنار دوزخ بازداشته اند و مشرف بر افتادنم

چنانکه نمیدانم که در آتش بر بود در خواهم افتاد یا

نجات خواهم یافت پس حضرت عیسی علیه السلام

روی مبارک بجانب حواریان کرد و فرمود ای

دوستان خدا احتیاش کردن بنان خشک و نمک

نیم کوفته و خوابیدن بر مزبله ها عاقبت بسیار

خوب کاهی که بعاقبت دنیا و آخرت مقرون

باشد و این روایت سوا عاقبت صحبت

ارباب عصیان کالنور علی شاهق الطور لوضوح

پیوست فائده دوم در نقل ملخص کلام

خوابیدن

کلام هدایت نظام امیر المشرقین و امام

الخافقین اسد الله الغالب امیر المومنین

علی ابن ابیطالب علیه السلام باید دانست

که چون ذکر سایر ضوابط که ملوک بتفصیلکه ضوابط

ضمه مزبوره سمت تحریر یافته موجب تطویل کلام

است لهذا بر نقل مضامین منشور ساطع النور

که در زمان تمکن آنجناب بر سریر گردون نظیر

خلافت و جهانبانی و اورنگ سلطنت

و گیتی ستانی بنام نامی مالک اشتر نخعی وقتیکه

او را بولایت مصر نامزد فرموده شرف صدور یافته

اختصار مینمایم و آن دستور العمل جامع جمیع

محاسن آداب و حاوی صنوف مکارم اخلاق

است و ضوابط حسنه مذکوره با ضمائم ضوابط دیگر

در آن اندراج یافته و باقتضای سه هو

المسك ما کررته یتضوع از تکرار

بعضی ضوابط نا اندیشیده بشرف ذکر ترجمه آن

مشرف میشوم بسم الله الرحمن الرحیم

اینست آنچه بآن امر نموده بنده خدا علی که امیر

مؤمنانست مالک ابن حارث اشتر را در

عهدی که باو فرموده در هنگامی که او را بر مصر والی

و حاکم گردانید که خراج آن ولایت را بگیرد و شهرهای

آنرا آباد کند و اهل بلاد را باصلاح آورد و با

با دشمنان دین جهاد نماید پس امر فرمود او را بتقوی

وطاعت الهی و متابعت انچه امر کرده است

در کتاب خود از فرایض و سنن که سعادت نمی

یابد احدی مگر بمتابعت ان و شقی نمی شود

کسی مگر بانکار و ضایع ساختن ان و امر فرمود او را

که نصرت کند دین خدا را بدست و دل و زبان

زیرا که حق تعالی متکفل شده نصرت کسی

را که نصرت دین او نماید و اعزاز هر که دین او را

عزت دهد و امر کرد او را بانکه نفس خود را در

وقت غلبه شهوات ضبط نماید و در حین سر

کشیدنها او را از انچه نباید باز دارد پس بتحقیق

تقصیرات ترا عفو کنند زیرا که تو مسلط و حاکمی بر ایشان
و حاکم تو مسلط است بر تو و خدا مسلط است بر کسیکه
ترا حاکم نموده بتحقیق که حق تعالی طلب کفایت امور
رعیت از تو نموده و امتحان کرده ترا بسلوک نمودن
با ایشان پس نفس خود را در معرض غضب و محاربه
پروردگار میار بتحقیق که ترا تاب قهر و عذاب او
نیست و بی نیازی نیست ترا از عفو و رحمت او
و پشیمان مشو از عفو کردن گناه کاران رعیت
و شاد مباش بعقوبت کردن ایشان و سرعت
مکن حتی الوسع در ابتدای کسیکه غضب بر او غالب و مگو
که من امیرم و مطاع شما زیرا که این پندار باعث

فساد

فساد قلب است و نقصان دین و موجب
نزدیکی جستن از بلایا و چون تسلط و اقتدار که
داری در دل تو کبر و غرور احداث نماید پس
نظر کن بعظمت پادشاهی حق تعالی که بر تو غالب
است و ببین قدرت او را بر تو در اموریکه
بر آن توانا نیستی از نفس خود زیرا که هرگاه
در سلطنت و قدرت خدا تعالی نظر نمائی
غرور ترا بر طرف سازد و عقل رفته تو باز بجا آید
و حذر کن از آنکه در عظمت خدا برابری جوئی و در فرمان
فرمائی با او تشبه نمائی چه حق تعالی ذلیل می نماید
هر جبار را و خوار میسازد هر متکبری را و پاس

حاجت خود یا اقارب و دوستان خود طریقهٔ انصاف
را برای اجابت و انابت متروک مگردان و دل
هیچکس را بخاطر دیگری مرنجان که اگر چنین نکنی
ظلم کرده باشی و هرکه بر بندگان خدا ظلم کند حقتعالی
خصم او شود و حجت های او باطل گردد و محارب
خدا باشد تا آنکه توبه کند و هیچ چیز در باب تغییر و
زوال شدن نعمت خدا و نزول عذاب او قوی
تر از ظلم و ستم نیست زیرا که حق تعالی دعای مظلومان را
شنونده است و ظالمان را جزا دهنده و باید که دوست ترین
چیزها بسوی تو چیزی باشد که بحق نزدیکتر باشد و
عدالت در آن بیشتر باشد و جامع رضای تمام رعایا

باشد

چرا که اگر عامه رعایا راضی نباشند رضای مخصوصان نفعی
نمیدهد چه فایده نمی بخشد و اگر سایر رعایا راضی باشند
خشم مخصوصان چه ضرری میرساند و کسانیکه مقرب
باشند شفقت حاکم برای ایشان در وقت نعمت
و رفاهیت بیشتر است و یاری ایشان او را کمتر
است و در وقت شدت و بلا و کراهت بسیار
مینمایند از عدالت حاکم برای آنکه خود ظلم میتوانند
کرد بر مردم اگر سؤال مینمایند از دیگران زیاده ابرام
میکنند و اگر عطائی بایشان میکند شکر کمتر
میکنند و چون امری را از ایشان باز دارد
عذر او را قبول ندارند و در حوادث روزگار کم صبر

تراند و عامه رعایا ستون دین و موجب قوت
مسلمین وکار سازی برای دفع دشمنان اند
پس باید که با ایشان رغبت و محبت نمائی
و باید که دورترین رعیت نزد تو شخصی باشد که
عیبهای مردم را طلب نماید زیرا که در مردمان
عیبهائی است که حاکم سزاوارترین مردم
است بپوشانیدن آنها پس آشکارا مساز
آنچه بر تو پوشیده است بدرستیکه بر تو لازم است
پاک کردن خلق از عیوب ظاهری و خدا حکم
میکند بر آنچه از تو نهان است پس تا توانی بپوشان
عیوب را تا خدا بپوشاند بر تو آنچه از عیب پوشیدنی

دفع

و قطع کن سبب عداوت را و از هرچه بر تو ثابت
نشود تغافل کن و زود تصدیق کسی که سعایت
مردمان نماید مکن زیرا که او فریب دهنده
است هرچند که خود را در لباس ناصحان
جلوه‌گر سازد و داخل مساز بخیل را در مشوره
خود که ترا از فضل و احسان منع نماید و از
فقر بترساند و همچنین کسیکه جبن داشته باشد
که ترا در امور بزرگ سست سازد و همچنین
صاحب حرص را که هر آینه ترا بجور و ستم و اخذ و جر
ترغیب نماید بدرستیکه بخل و حرص و جبن سبب اینها
بدگمانی بخدا است و بتحقیق که بدترین وزیران تو

کسی است که پیش از تو وزیر ظالمان و شریک
ایشان در گناه بوده است پس ایشان را صاحب
راز خود مگردان که ایشان یاوران گناهکاران
اند و برادران ستمکاران و تو عوض ایشان
کسانی را میتوانی ساخت که در عقل
و نفاذ حکم مثل ایشان باشند و گناه و عصیان
نداشته باشند و این گروه که تو ایشان ف
راغت خواهی داد بار تو زیاده تر خواهند
کرد و خرج ایشان بر تو کمتر باشد و مهربان تر
خواهند بود و به دیگری کمتر الفت گیرند پس ایشان را
مقرب خود کن در خلوتها و محفلها و مقرب ترین

ترین

ترین ایشان نزد تو آنکس بود که حق را بیشتر
بگوید و در امری که رضای حق تعالی نباشد
مساعدت تو ننماید خواه ترا خوش آید و خواه
بد و محبوب و مقرب خود کن اهل ورع و صدق
را و باز دار ایشان را از آنکه بر روی تو مدح بسیار
نمایند و شاد نکنند ترا به ستایش آنها بر امری
که نکرده زیرا که مبالغه در مدح کبر و نخوت را
پدید می آرد و از عیوب خود غافل میسازد و باید
که نیکوکار و بدکار نزد تو برابر نباشند که این
موجب بی رغبتی نیکان از نیکی و جرأت بد
کاران در بدی است و هر یکی را جزای عمل او بده

و بدانکه چون حاکم احسان بر رعایا نماید و تخفیف
مشقتهای آنها کند و جبر نماید بر آنچه معذور آن
نبوده‌اند ازو راضی شوند و گمان نیک برعیت
داشته باشی که حسن ظن تعب دور و دراز قطع
نماید و لایق آن کسی است که احسان تو برو زیاده
باشد و سزاوارترین رعایا بگمان بد کسی است
که با او بد کرده باشی و برهم مزن طریقه را که اسلاف
این امت مقرر کرده اند و بسبب آن الفت و
اصلاح رعیت حاصل شده و احداث بدعتی
مکن که مخالف آن باشد تا ثواب آن سنت برای
سابقان باشد و وبال این بدعت بر تو و بسیار

با

با علما مذاکره نما و با دانشمندان مشوره کن در
اصلاح بلاد نما و درستی آنچه موجب استقامت رعیت
باشد و بدانکه رعیت چند طبقه اند که صلاح بعضی
بصلاح دیگری وابسته است اول لشکر سپاه
که دین الهی را برپا میدارند دوم نویسندگان
عامه که برای مصلحت خلق ضرور اند و نویسندگان
خاصه که مخصوص برای تو می نویسند سیوم
قاضیان که بعدل حکم نمایند چهارم عمال که با نصاف
با رعایا سلوک نمایند پنجم اهل جزیه و خراج ششم
تجار و ارباب صنعت هفتم طبقه اسفل از اهل
فقر و احتیاج و حق تعالی برای هریکی حقی مقرر نموده

در کتاب خود یا سنت پیغمبر خود فرموده تا معلوم و
محفوظ است پس لشکریان محافظان رعیت
و زینت حاکمان و باعث عزت دین اند و
راهها بایشان ایمن است و رعیت بدون
ایشان برپا نمی مانند و قیام لشکریان بجهت
مال خراج که بسبب آن قوی میشوند بر جهاد از
دشمنان و رفع حاجت رعایا می نمایند پس
احتیاج بسیار است باهل خراج و نظام لشکریان و
اهل خراج نمیشود مگر بقاضیان و عمال و نویسندگان
که عقد مصالح نمایند و امین در امور مردم باشند و تفتیش
این طوایف نیست مگر بتجار و اهل صناع که اجتماع نمایند

بر مصالح و مانند اینها که عالم را آباد دارند و کفالت ایشان نماید
و در مزروعات و تجارت خیر قیام نماید که از غیر ایشان
متمشی نشود و بعد از آن اهل حاجت و مسکنت اند
که لازم است اعانت ایشان و صد ابواب هر یکی از
ایشان حقی مقرر ساخته و هر یکی را بر حاکم حقی است
بقدر آنچه به صلاح آرد حال او را لیکن باید که سپهسالار
تدبیری باشد که بیش از همه اطاعت خدا و رسول کند و خیر
خواه امام تو باشد و حلم او زیاده باشد و زود
بغضب نیاید و عذر مردمان را قبول نماید و مهربان
بر ضعفا باشد و بر درشتان میل نکند و تعدی ننماید
و در امور ملک و ملت سستی ننماید و گرامی دار اهل

خصلتهای نیکو و اهل سوابق حسنه که باخلاق کریمه معروف
اند پس مصاحبت کن با اهل دلیری و شجاعت
و صاحبان جوانمردی و سخاوت که ایشان محبوب
کرم و بزرگوار اند در رعایت نما احوال ایشان را
مثل رعایت پدر و مادر مهربان فرزند خود را
و بزرگ دان عزیزی را که با ایشان امداد نمائی
و حقیر دان مهربانی را که با ایشان نمائی اگر چه اندک باشد
زیرا که این ملاطفتها باعث میشود بر آنکه خیرخواه تو باشند
و گمان نیک بتو دارند با اعتماد آنکه الطاف بسیار بر ایشان
نموده کارها اند که ایشانرا معطل مدار زیرا که از لطف
قلیل تو منتفع میشوند و از احسان عظیم تو مستغنی

نشوند

نشستند و باید بعضی از سرداران لشکر کسی را مقرب
گردانی که امانت لشکریان نماید و احسان با ایشان
کند و اهل و عیال ایشان را که در شهرهای خود گذاشته
اند رعایت نماید تا آنکه عساکر با جماعت خاطر جهاد
جمعیت
نمایند و لطف تو با ایشان باعث رغبت ایشان
بسوی تو و هرگز سپاه خیرخواه نمی باشند مگر با آنکه
از حاکم خود راضی باشند بسبب احسان او و دولت
او بر ایشان گران نباشد و زوال او را نخواهند
پس بگشا درهای آرزوی ایشان و پیوسته ثنای
ایشان نما و بشمار جفاهای ایشان که برای تو
کشیده اند که مدح ایشان بجنبش می آرد دل

شجاع را وجود لازم او دلیر و متکبر داند الّا آنکه هر یکی را
جداگانه بر کار او ستایش نما و تقصیر در رنج او مکن اگر
امری حقیر از شخصی بزرگ صادر شود کار او را بزرگ
مشمار و اگر امری جلیل از مردی حقیر واقع شود ضایع
مگذار و در کارهای مشکل و مشتبه رجوع بخدا و
برسول نما زیرا که حق تعالی فرموده که ای آن کسانی که
ایمان آورده اید فرمان برید خدا و رسول را و اولی
الامر را پس اگر نزاع کنید در امری رجوع بخدا و رسول
او نمائید و رجوع بخدا عمل نمودن بقرآن است و رجوع
بسوی رسول اخذ نمودن بطریقه او است که جامع غیر متفرق
است و افضل رعایا را امر بقضا و افتا اختیار نما که

از معاملات تنگ نشود و غالب نشوند برو دشمنان
و بر خطا نایستد و در قبول حق توقف نکند هرگاه
برو ثابت شود و طامع نباشد و بکنه معاملات
برسد و بدلایل حقه رجوع نماید و از مراجعت
خصوم دل تنگ نشود و بعد از وضوح حکم در قطع
خصومات توقف نکند و اگر مدح او نمایند از جا
در نیاید و از ترغیب احدی از حق تجاوز ننماید و
چنین گروه نهایت کم اند باز از حکم آن قاضی
باخبر باش و آنقدر اعانت او نما که از گرفتن
رشوت مستغنی شود پس او را مقرب خود کن
که خاصان ترا مجال بدگوئی او نباشد پس نظر کن

درین بکار؛ زیرا که این دین بدست اشرار گرفتار

بود؛ که بموافق خواهش عمل میکردند؛ و دنیا را می طلبیدند

باز نظر کن در کار عمال خود پس کسیکه قابلیت داشته

باشد مقرر نما و از کسی که چیزی گرفته حاکم مساز

و بدون تامل و مشوره مقرر مکن که این بود جور

و خیانت است و اختیار کن اهل تجربه و حیا را

از اهل خانواده هائیکه نیکو اند و اهل سبقت در اسلام

که ایشان گرامی تر اند از روی اخلاق و کمتر اند در

طمع و بیشتر از دیگران تامل در عواقب امور مینمایند

پس وظیفه های عمال را بخوبی تعیین نما تا باعث اصلاح

ایشان شود و محتاج گرفتن حقوق دیگران نشوند و

درین

دراین حال اگر فی الحقیقه یا خیانت دران نمایند
حجت تو تمام باشد بعد از آن بفرست جاسوسان
را از اهل صدق و وفا که اگر بر اسرار ایشان مطلع شوی
باعث مزید امانت آنها و انصاف ایشان شود
پس اگر همه جاسوسان ترا اخبار کنند که یکی از
عمال خیانت کرده است بدی دیگر طلب مکن
پس جاری کن در بدن او سزای او را و او را در
مقام مذلت نصب کن و بخیانت موسوم نما
و او را متهم بدان و در باب خراج با رعایا معامله کن
که موجب اصلاح ایشان باشد زیرا که صلاح همه در صلاح
ایشان است چه همه مردمان عیال خراج و اهل آن

هستند و باید که منظور تو آبادی ملک باشد
زیاده از منظور بودن تحصیل خراج چه آن بدون
آبادانی حاصل نشود و هر که بدون آن تحصیل
زر نماید بلاد را خراب و عباد را هلاک کند
و کار او تباه شود پس اگر رعیت شکایت
از زیادتی خراج یا آفتی یا نرسیدن آب و خشکی
زمین یا از غرق آب که تخفیف کنی تا اصلاح
کار ایشان شود باید که آنچه تخفیف نمائی بر تو
گران نباشد چرا که این ذخیره ایست که عاید
میشود ترا در آبادی ملک تو و زینت ولایت تو
و تمهید او و ثنای ایشان بسوی تو و راغب میشود

و مدح تو بنهایت رسد و عدل تو مشهور میگردد در حالیکه
تو اعتماد و امید انتفاع از چیزیکه فاضل از قوت
رعایا باشد داشته باشی و اعتماد آنها بر تو
بسبب عمل در رفق تو و چون گاهی امر حادث
شود و اعتماد نمائی بطیب خاطر امداد تو نمایند
زیرا که رعیت ملک آباد هر قدر که تکلیف بکنی
تواند برداشت و زمین خراب نمیشود مگر بفقر
رعیت و فقیر نمیشوند آنها مگر از حرص عمال بجمع
مال و کمال نمودن آنها ببقای خود را علی الدوام
و قلت انتفاع از عبرت زمانه باز نظر کن
در حال نویسندگان و عهد نما بهترین آنها را

و نامه‌های ترا که رازهای پنهان عمال با تو نویسند
مگر صاحب اخلاق کریمه که او را اکرام نمائی
بسبب تکبر دلیری نکند بر مخالفت تو و تقصیر نکند در
عرض کردن مکاتبات عمال تو و نوشتن جوابهای
آن بر وجه صواب و در گرفتن پیمان از رعایا
و عهد دادن از جانب تو قصور نکنند و استوار
سازد داوری را که برای تو نفع دهد و عاجز نشود از
حل مشکلات تو و از رتبهٔ خود جاهل نباشد
زیرا که کسیکه قدر خود نداند قدر غیر خود کی تواند
دانست و کسیکه اختیار عمال بر حسن ظن نهاد و
اعتماد بر فطانت اکتفا مکن زیرا که مردمان برای تقرب

تفنّع و اظهار حسن خدمت بنمایند و حال آنکه اثری
از نصیحت و امانت ندارند و لکن امتحان کن ::
بولایت صالحان بیشتر از تو پیش اختیار کن کسی را
که باحسان و دیانت معروف تر باشند زیرا که این دلیل
خوبی است برای رضای الهی و رضای کسیکه والی
او دوستی و برای هر سرداری کاری از کارهای خود
جداگانه مقرر نما و دیگر از عیوب ایشان تغافل نمای
تا خود خواهی باشد بعد از آن حق اهل تجارت و اهل صنعت
اشتغال و معامله نیکو بنما کسیکه از ایشان در شهر
مقیم باشد و کسیکه در بلدان برای تجارت سفر
نماید و کسیکه بدست خود پیشه کاری نماید که

از ایشان نفع برسد و از مواضع دور و دراز بمشقت
زاد کشیده می آرند و در بر و بحر و سهل و جبل رفته
تهیهٔ ضروریات مردم مینمایند و جابجا اگر مردمان
از آن خائف میشوند دلیری میکنند پس ایشان محل
رحمی اند و سزاوار صلحند که تنجی نمی نمایند و تفقد
ایشان نمایند بخیر خود و در کوانه [?] جاه و خود و بدانکه
اکثر ایشان تنگی و بخل دارند و احتکار کنند یعنی در وقت
احتیاج مردمان اجناس و غلات را حبس میکنند تا باعث [?] گرانی
و بهای انفس بر خلاف شرع بیع مینمایند و درین صورت
ضرر رعایا و عیب حاکم است پس دارا [?] از احتکار
که پیغمبر صلعم از آن منع فرموده است و باید که خرید و فروخت

نیز ترازوهای درست و راست باشد و نیز نرخها بگونه
ضرر بالیع و مشتری دران نباشد پس احتکار کسیکه کند
بعد نهی تو معذب ساز او را بی زیادتی از حد در حق بیچارگان
و مساکین و محتاجین و عیال ایشان که درین طبقه قانع
و محتاج مستمند و بده ایشان از بیت المال و از غلات حکم
از زمینها غنائم بهم رسیده صعب بین که برای دورتر
ایشان حقی است مثل کسیکه نزدیک است پس باید
که غافل نکند ترا از ایشان مزید ثروت که تو معذور
نیستی در تضییع امر صغیر بسبب اشتغال بمهمات خود پس متوجه
ایشان باش و اعراض مکن و تفقد حال کسی که نرسد بتو
بعضی از ایشان از زمره کسانیکه در نظرها مردمان

خوار باشند و شخصی را که با خدا باشد مقرر کن که حوایج
ایشان را بتو عرضه دارد پس با ایشان بنحوی
سلوک کن که نزد خدا معذور باشی که این گروه
محتاج ترین رعایا بعدل اند پس در حق ایشان
تقصیر مکن و لطف نما بر حال یتیمان و پیران که بیچاره اند
و معیشتی ندارند و از تو بسبب حیا سؤال نمیکنند و این
امر بر حکام ناگوار است و حق البته ناگوار است بر اکثر
مردم و لیکن آسان است بر طالبان آخرت که صبر کرده
اند و اعتماد بر راستی وعده خدا نموده اند و بگردان
برای محتاجین حصه از اوقات خود که در آن متوجه
ایشان شوی و در مجلسی بنشینی برای تفقد حال ایشان پس فروتنی

تا دران مجلس بی رضای خدا و منع کن لشکریان
و پاسبانان و حاجبان را که مانع عرض ارباب
احتیاج نشوند تا هرچه خواهند بگویند که اکثر شنیدم
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گردی که حق ضعیف
ضعیف در میان ایشان از قوی گرفته نشود محروم از
خیر اند و در گفتار درشتی منما و بدگوئی و بدخوئی
و نفرت از اختلاط ایشان را ترک کن تا خدا بر تو
رحم نماید و ثواب آن عطا نماید و آنچه بدهی بطیب
خاطر بده و اگر ندهی بخوبی گفتار منع نما باز اعذری
چند هست که ترا باید که خود به مباشر آن شوی
از آنجمله جواب عمال که کاتبان تو از نوشتن آن عاجز اند

وار انجملہ قضای حاجات مقتحان کہ اخوان تو
دلتنگ ازان شوند و بیکار ہر روزی در جہان
روز ہر سن کہ ہر روزی برای کاری است و
بگردان برای خدا بہترین اوقات و بزرگترین
بخششہا را اگرچہ ہمہ اوقات حکومت برای خدا
است اگر نیت درست داشتہ باشد و دران
اوقات مخصوص ادای فرائض نماز و در نمازہای
روز و شب مشغول باش و باتمام کامل گردان
عبادات را بی عیب و نقصان و ہرگاہ میان مردمان
برای نماز بایستی پس نفرت مدہ مامور را بطول
نماز و ضایع مکن شرکت ان زیراکہ گاہ است
کہ

ذکر کسی در دنیا کاری یا حاجتی دارد که منافی طول

انتست و در رسیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم

هرگاه مرا بیمن فرستاده بودند که چگونه نماز کنم با

ایشان که مانند نماز ضعیف ترین ایشان کن و

بر مومنان رحیم باش باز از رعیت در حجاب

مباش که این باعث تنگی کار است و هرگاه حاکم

در خانه نشست بر احوال رعیت مطلع نشود پس

از صغیر را کبیر و کبیر را صغیر بداند و حسن را قبیح و

قبیح را حسن داند و حق بباطل مشتبه شود و هست

حاکم هم بشر لیکه امور پنهان را نخیدانند و علامتی

نیست که راست را از دروغ بحرد گفتن تمیز توان کرد

و حال تو خالی از دو شق نیست یا آنکه سخاوت داری
در راه حق لیس جز احجاب ملکی و بمردم حق او
رانمیرسی و افعال نکوهی کنی یا آنکه بخیلی باز نباید
که در بروی مردم بندی زیراکه چون مایوس شوند
رفو دست از سوال بردارند با آنکه اکثر حاجات
طلب مالی نمی باشد که مشقتی بتو برسد مثل آنکه مطلوب
شکایات داشته باشند یا در معامله طلب عدالت از تو نمایند و
مدار آنکه مقربان حکام نمیخواهند که مال مردم را بگیرند و در
از دستی کنند و عدل نکنند پس باید که طمع آنها را قطع نمائی و تقطیع
اسباب آن و باقطاع ضیاع نمی در سیله بر آن صرف ده و باز دار
محضر ضرر را از آنکه در احیا زمینه که مایه ضرر جماعت و شرایع از ایشان

افلاک

ایشان خانه بهد یا مرد عمل شرک گرفت بر دیگران قرار

دهند پس نفع آن بر ایشان باشد و عیب آن بر تو در دنیا

و آخرت و در امر ایشان حلم بحیلی کن بر نزدیک و دور

و بردۀ خوار آن صبر نما و رضای الهی منظور دار خواه

خویشان تو راهی باشند و خواه نه و اگر بزرگان

باشند پس احکام آنرا ببین زیراکه ثواب آن عظیم است

و اگر رعیت بر تو گمان بد نماید دلیل خود را ایشان

ظاهر کن و دفع وسواس از ایشان نما زیراکه درین

امر ریاضت نفس است و ملاحظه خود و لطف با رعیت است

که بسبب آن مستقیم میشوند بر راه حق و اگر دشمن تو صلح

خواهد ابا مکن اگر رضا خدا باشد که مصالحه موجب راحت

و رضا سیاهیان

لشکر است لیکن بعد از آن حذر کن از دشمن و غافل
مباش و گمان نیک از و مدار اگرچه بظاهر صلح کرده
و جهات غلبه او مسدود نما و توکل بر خدا کن و چون
دشمن را امان دهی یا از و پیمانی بگیری پس وفا دار
امان خود را و راستی و امانت بعمل آر و نفس خود را
سپر آن ساز که هیچ فریضه نیست که بر آن مردم
اتفاق کرده باشند با وجود اختلاف آرای
آنها زیاده از اتفاق بر وجوب وفا نمودن
حتی مشرکین نیز از لوازم دانسته اند بجهت آنکه
وبال بیوفائی را یافته اند پس غدر مکن و عهد
مشکن و با دشمن مکر مکن که جرأت نمیکند بر مخالفت

خدا اگر جاعل شوق و وعده امان خود را حتمی کرده
بر بندگان برحمت خود پس جزع و افساد نباید
کرد و شکستن عهد که در آن راه مخالفت باشد
و تاویل مکن در آن بعد محکم نمودن و عهد خدا که
لازم شود ترا بسبب تنگی آن بر هم مزن زیرا که
صبر کردن بر امری که امید فرج و حسن عاقبت
در آن باشد بهتر است از عذری که خوف و بال و عقاب
آن که در دنیا و آخرت تدارک آن نتوانی کرد داشته
باشی زنهار که حذر کن از خونهای ناحق که هیچ چیز
سبب غضب خدا و عقوبت او و زوال نعمت و کوتاهی
عمر مانند ریختن خون ناحق نیست در روز قیامت حق تعالی

اول پرسش خون ناحق نماید پس تقویت سلطنت
خود مکن بخون ناحق که موجب ضعف و زوال ملک است
و بدنامیت نزد خدا و مردم و در قتل عمد
زیرا که قصاص در آن لازم است و اگر مبتلا شوی
بخطائی که از تازیانه یا دست تو صادر شود چنانچه
ب باشد که مشت زدن یا زیاده از آن سبب
قتل شود پس حرمت سلطنت باز ندارد ترا از دادن
خونبهای آن بورثه مقتول و حذر کن از عجب و
اعتماد بر اعمال خود و دوستی مدح مردمان برای
تو زیرا که آن اعظم وسائل شیطان است در تضییع
نیکوئی اعمال و حذر کن از منت نهادن بر رعایا

باحسان

باصاحب خود زیاده از انچه عمل او کرده شماری

تا وفا بوعده نمائی زیرا که منت احسان را باطل

نماید و زیاده گفتن ضایع کند عمل را و خلف وعده

موجب غضب است نزد خدا و مردمان و حق تعالی

فرموده است که بزرگ است از روی غضب

نزد خدا انکه بگوئید انچه نمیکنید و تعجیل منما در امور

پیش از وقت ان و تاخیر مکن از وقت ان

ولی حاجت مکن در امری که میسر نشود و سعی مکن بکاه

میسر نشود هر امری را در موضع ان بدار و هر عملی

را در جای ان بجا ار زینهار تصرف مکن بتنهائی

در چیزی که همه مسلمانان شریک باشند و تغافل ازانچه

اهتمام باید در ان مهما تمثل رد مظالم وغیره از کجه
بر خلق واضح شده که در روز قیامت ترا مواخذه خواهد
شد و عقوبت بی برده از رو کار بر دارند و از تو
انصاف مظلومان بستانند پس ضبط نما حدت
خشم خود را و شدت غضب و سطوت دست
خود را و تیزی زبان را و دفعها می نطفت خود را
تا آنکه رود از جا در نما و بمقتضای غضب عمل نمایی
و تاخیر سطوت کنی تا وقتیکه غضب تو فرو نشیند
و مالک اختیار خود شوی بر آنچه گفتم قادر نشوی تا آنکه
یاد قیامت و اهوال آن بکنی پس باید که متذکر
شوی تا آنکه یاد قیامت و اهوال آن بکنی پس باید

پس باید که جهد کنی بشوی انچه را از ما مشاهده کردی

از نظم عبارات و طرز ادای نیک و انچه از احادیث نبوی

و آیات قرآن وارد شده باشد پس اقتدا

کن بسیرت ما و سعی کن در بجا آوردن انچه

ترا بان درین نامه مامور ساخته ام و در بیان

آن اتمام حجت بکار برده ام تا انکه ترا در هنگامی که

نفس بسوی خواهش مسارعت نماید عذری نباشد

که عصمت از معاصی و توفیق طاعات بجز اعانت

رب الارباب متصور نیست و از جمله انچه پیغمبر خدا

صلی الله علیه بمن وصیت فرموده ترغیب بر ادای

نماز و اعطای زکوة و رعایت غلامان و کنیزان

بود پس برین سخن میکنیم همه خود را و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و از رحمت واسعه‌ی و قدرت عظیمه او بر
اعطای آرزوها سوال میکنیم که توفیق دهد مرا و ترا
برایکه آنچه رضای حق تعالی در ان باشد از
اقامت عذر و احیح نزد خدا و خلق که موجب
نکونامی و آوازه حسن سیرت در میان بلاد
و عباد شود و نعمت خود را بر ما تمام و کرامت
خود را مضاعف گرداند و ختم کند برای من و تو
بسعادت و شهادت در راه خدا بدرستیکه
ما بسوی خدا راغبیم والسلام علی

رسول الله صلی الله علیه و آله

الطیبین الطاهرین

است تمام آنچه الخطاب ارشاد فرموده حق

تعالی سایر امرای مومنین را توفیق عمل این

نصایح و کرام مواعظ بالغه کرامات فرماید بالنبی

و آله الامجاد باب دوم

در بیان زکوة و خمس است و در آن دو

فواید عدیده مذکور کرده اند فایده اول

در بیان فضیلت زکوة و ثواب آن مخفی نماند

که آیات قرآنیه و روایات نبویه و اخبار ائمه

اطهار که متضمن فضیلت و ثواب اعطای زکوة

و وعید عذاب بزرگ است از جهة حصر وجمعا

نمی نموده است قال الله تعالی

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ

أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ

سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ

لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی

مثل کسانیکه صرف میکنند مالهای خود را

در راه خدا از زکوة وخمس وغیر آن مثل

دانه ایست که از آن هفت خوشه بروید واز

هر خوشه صد دانه حاصل شود یعنی آنچه در

راه خدا داده شود یکی را هفتصد میشود و حق
تعالی مضاعف مینماید آن هفتصد را نیز برای
کسانیکه میخواهد تا آنقدار که حساب انرا نمیداند
احدی سوای جناب باری و حق تعالی صاحب
وسعت است که ضیق و تنگی در خزاین فیض
او نیست و دانا است و عالم به نیات
هر کس و در صحیحه عبد الله ابن سنان از حضرت
جعفر صادق علیه السلام منقول است که آنحضرت
فرمود بدرستیکه حق تعالی زکوة را واجب و
معروض ادا نموده چنانچه نماز را واجب ساخته
پس اگر شخصی که بر و زکوة واجب باشد علانیه

ادای آن نماید عیبی نخواهد بود و حق تعالی
مقرر ساخته از جهت محتاجین در اموال
اغنیا بقدریکه ایشانرا کافی میتواند شد و
اگر میدانست که ایشانرا بس نیست بیشتر
مقرر میفرمود و هر ضرری که بفقرا میرسد
و از آن است که اغنیا حق مومنین محتاجین
نمیدهند و اگر میدادند مومنان برفاهیت
میگذرانیدند و از جناب امام محمد باقر علیه
السلام منقول است که فرمودند که حق تعالی
زکوة را در قرآن با نماز مقرون ساخته پس
کسیکه برپا دارد نماز را و ادای زکوة نکند

نمازش مقبول نیست و امثال این احادیث
بسیار است و چنانچه زکوة وسیلهٔ ارتفاع
درجات است آخرت و جالب صنوف
ثواب و دافع عقاب رب الارباب
است همچنین باعث حصول منافع دنیویه
نیز هست چه زکوة در لغت بمعنی نمو است
و چون اعطای وجه زکوة بمستحقین موجب
نمو و افزونی مال است آنرا بزکوة نامیده
اند قال صلی الله علیه واله
الصدقة تزید فی المال
و در کتاب کافی از جناب حضرت جعفر صادق ع

مأثور است ما ضاع مال فی بر و
لا بحر الا بتضییع الزکوة یعنی ضایع
نشده هیچ مالی نه در بیابان و نه در دریا مگر
بسبب وقوع تقصیر در ادای زکوة آن مال
و نیز در همان کتاب از جناب رسالتمآب ص
منقول شده که فرمود حصنوا اموالکم
بالزکوة یعنی محافظت نمائید اموال خود را
بدادن زکوة و بعضی از علما در شرح این
روایت شریفه حکایتی نقل کرده که حاصلش
اینست که شخصی تجارت پیشه همیشه ادای
حقوق شرعیه مالیه می نمود و تاخیر و اهمال در ان

جایز نمیداشت وقتی مال خود را در یکی از
حجرات کاروان سرا گذاشته بود جماعتی از
اهل عدوان بشهر ریختند و شروع در نهب
و غارت اموال مسلمین نمودند تا آنکه فساد آن
گروه شقاوت پژوه قریب آن کاروان
سرا رسیده تمامی اموال آنجا را غارت نمودند
آخر الامر خبر بتاجر مزبور رسانیدند که مالیکه تو در
کاروان سرا گذاشته بودی دست برد آن
غارتگران شد تاجر دیندار از آن خبر متوحش
متغیر نگشته گفت من آن مال را در حصن حصین
گذاشته ام که دست کسی بآن نتواند رسید

القصه قبل از انکه ان قوم بان مکان برسند
ان موضع منهدم شده وان مال در زیران
مانده بود وچون ان فرقه بدانجا رسیدند
ان حجره را خراب دیده متوجه ان نگشتند
وازانجا درگذشتند وچون بعد رفتن
ان گروه ان مرد دیندار با جمعی بر سر ان
مال آمدند انرا از خاک برداشتند وتمام
وکمال ان مال بدست او آمد مردمان
تعجب نموده از حقیقت حال استفسار کردند
او گفت که روایتی از جناب رسول خدا
صلی الله علیه وآله بمن رسیده بود که انحضرت

فرموده که حصنوا اموالکم بالزکوة
ازین جهت اطمینان خاطر مرا حاصل بود
بالجمله اعطای زکوة موجب افزونی و برکت
مال است و چون از پیشگاه وزرا و امرا
ابواب جود و عطا بر روی اکثر ارباب احتیاج
از سادات و مومنین مفتوح می باشد و
بمآرب مختلفه فقرا و مساکین از عوائد
انعام علمدار زمان والاشان ایشان بهره مند
میشوند پس اگر همین اعطا و اعانت بنیت
زکوة و خمس بعمل آید و موافق شرائط مستحقین
بر سهم ادای فریضه و هم اشتهار جود و سخا

ومناصب ومفاخر شود پس تو هم نشود که اخراج
آن موجب نقصان خزائن و تضیع مال است
فائده دوم مخفی نماند که وجوب زکوة
مجمع علیه است نزد فرقه حقه بلکه نزد سائر
اهل اسلام و آن واجب می شود بر شخصی
که عاقل و بالغ و آزاد و قادر بر تصرف
مال خود بوده باشد و اخراج زکوة واجب
میشود در نه جنس هرگاه بنصاب شرعی برسد
اول طلای مسکوک هرگاه بوزن شش روپیه
سکه و نیم باشد باشد و یک سال
بر ان

حاشیه مولوی میرزا غا صاحب معظم

باسمه سبحانه

مخفی نماند که نصاب اول طلای مسکوک بیست
دینار یعنی بیست مثقال شرعی است که باتفاق
اکثر علما برابر وزن پانزده مثقال صیرفی
میشود و از کلام جناب غفران مآب اعلی
الله مقامه چنانچه در شرح حدیقه تحریر فرموده اند
معلوم می شود که روپیه محمد شاهی صاحبقرانی
بقدر دو نیم مثقال صیرفی است پس پانزده

شقال صیرفی برابر شش روپیه محمد شاهی
خواهد بود لیکن چون جناب غفران مآب
بالتصریح وزن روپیه مذکوره تحریر نفرموده اند
لهذا اختلاف در وزن اصلی آن روپیه
واقع شده و در این عصر و زمان که بعد تجسس
بسیار روپیه محمد شاهی صاحبقرانی
بدست آمد پس از سنجیدن بوضوح رسید
که برخلاف مشهور وزن آن یازده ماشه
و دو سرخ است و از بسکه جناب قبله و کعبه
سلطان العلماء حبر المجتهد جناب السید محمد
ادام الله ظله علی رؤسنا این رساله نا جمع

را

را در زمانه نواب سعادت علیخان مرحوم

تصنیف فرموده اند حساب بکوه را بنابر

روپیه های مروجه عهد مذکور یعنی مبالغیکه

مسکوک بسکه شاه عالم بوده و هر یکی بوزن

یازده ماشه بی کم و کاست بوده تحریر نموده

اند زیراکه روپیه شاه عالم چون از روپیه

محمد شاهی دو سرخ چنانچه دانسته کم است

لهذا شش روپیه شاه عالم از شش روپیه محمد شاهی

دوازده سرخ که یکنیم ماشه است کم بوده و بنابر

همین درین رساله اضافه یک و نیم ماشه بر شش

روپیه نموده شد و خلاصه تقریر بنابر آنکه روپیه

محمدشاهی در اصل بوزن یازده ماشه
و دو سرخ چنانچه درین زمان است بوده باشد
و تغیر سکه موجب تغیر وزنش نگردیده باشد
پس نصاب دینار طلائی بمقدار ٦٧ ماشه
٤ سرخ یعنی پنج توله و هفت و نیم ماشه خواهد
بود واما نصاب دوم طلا پس چهار ماشه
است وان بمقدار یک روپیه و خمس روپیه
محمدشاهی است که بنابر تقریر و تعیین سابق
بوزن یک روپیه و دو ماشه و دو سرخ خواهد
بود و از روپیه یازده ماشه بمقدار یک روپیه
و دو و نیم ماشه خواهد شد چنانچه درین رساله

تحریر فرموده اند و مختصر اینکه چهار دینار بمقدار سیزده ماشه و چهار سرخ خواهد شد و مجموع هر دو نصاب طلا بمقدار شش توله و نه ماشه می شود و چهار سرخ خواهد بود و نصاب اول نقره مسکوک دولت درهم است که بنا بر حساب جناب غفران مآب علیه بمقدار وزن چهل و دو محمد شاهی است و چون درین رساله مدار هر روپیه ایست که از محمد شاهی دو سرخ کم است لهذا اضافه هشتاد و چهار سرخ یعنی دو و نیم ماشه ضرور افتاده و نصاب دوم نقره چهل درهم است که بنا بر روپیه محمد شاهی بمقدار هشت روپیه

و چهار عشر روپیه محمد شاهی که بعضی هشت
روپیه و چهار حاشیه و چهار سرخ و بنا بر اضافه
دو سرخ در هر روپیه شاه عالم عقد او هشت
روپیه و شش حاشیه و چهار سرخ خواهد شد

چنانچه درین رساله مذکور گردیده

تمام شد حاشیه متعلقه بالتمام

بران بگذرد بدون تغیر و تبدیل پس بقدر چهل
یک آن زکوة دران واجب است و چونکه
اشرفی این شهر ظاهرا بقدر سه سرخ از ربع
کم است پس چون بقدر شانزده اشرفی و سه
باشد و شش سرخ طلای سکه دار باشد
بحد نصاب میرسد و این نصاب اول است
و باز هرگاه بقدر ربع و نیم سکه و دو و نیم باشد که نصاب
دویم است طلای مسکوک زیاده شود چهل
یک آن بدهد و هم بر این قیاس و اگر سکه
نداشته باشد پس زکوة دران نیست و مجرد رسیدن
هلال ماه دوازدهم سال زکوة بران مستقر گردد دویم

نقره مسکوک است هرگاه بچهل و دو روپیه و ده
ماشه و چهار سرخ برسد یک روپیه سکه و شش و نیم
سرخ در وجه زکوة واجب است و باز هرگاه زیاده
شود بقدر نصاب دویم که هشت روپیه
سکه و شش ماشه و چهار سرخ است زکوة
بقدر حصه چهلم آن واجب است بشرطیکه
سکه دار باشد و حولان حول بران نیز
شرط است چنانچه در طلا بیان شد پس
در یکصد و شصت روپیه سکه و یک ماشه قریب
دو روپیه سکه و شش ماشه و دو سرخ و چهار
خمس آن مقدار زکوة است و هر قدر که بیشتر

زیاده

مقداری زیاده باشد بر همین حساب باید نمود
سیم شتر چهارم گاو پنجم گوسفند و در
زکوة انعام ثلثه چهار شرط است یکی نصاب
و تفصیل آن در کتب فقهیه مزبور است دیگر
آنکه علف مباح از صحرا و غیره چریده باشند
در تمام سال نه علف مملوک مالک دیگر
گذشتن یکسال حاضر در نقدین گذشت دیگر آنکه
گاو یا شتر کارکن نباشند ششم گندم
هفتم جو هشتم خرما نهم مویز شرطی
که این اجناس را خود کاشته باشد یا قبل
از آنکه جو و گندم و انگور دانه بندد و خرما زرد

یا سرخ شود و بملک او در آید و اگر گندم

و جو بعد دانه بستن و خرما بعد سرخ و زرد شدن

بملک شخص در آید زکوة ندارند و نصاب این

اجناس سه صد صاع است که موازی

بست من و نیم و بوزن سیر دو صد و چهار

روپیه است و مقدار زکوة ده یک است

اگر باب باران یا آب روان باید و ان

احتیاج باب دادن بهم نرسیده باشد

و نصف ده یک است اگر باب چاه

و مانند آن خورده باشد و یا بدست یا شتر و گاو

آب کشیده داده باشند و اگر بهر دو طریق حاصل

شود

شده باشد حکم برای اغلب است فائده

سیوم در مستحقین زکوة و آنها هشت طایفه

اند اول و دویم مساکین و فقرای مومنین که

قوت سالیانه خود و عیال خود نداشته باشند

و نه کسبی که وفا بمعیشت آنها کند سیوم

عاملان که در وقت امام علیه السلام برای گرفتن

زکوة از اغنیا مقرر میشوند و در زمان غیبت

مجتهد عادل را میرسد که آنها را مقرر فرماید

چنانچه ملا محمد تقی علیه الرحمة در لوامع

از جمعی ثقات نقل فرموده که پادشاه عادل

کامل شاه عباس اسکنه الله فی الجنان

جناب شیخ علی طاب ثراه را امر فرموده بود
که عمال زکوة را نصب کنند چهارم مؤلفة
قلوب و آنها جمعی اند از کفار یا اهل خلاف
که امام آنها را الفت فرماید باسلام و ایمان
پنجم فی الرقاب و آنها جماعت عبید
و بندگان اند که برای آزادی آنها زکوة
داده شود و این محل تفصیل آن نیست
ششم قرضداران که از اداء قرض عاجز باشند
بشرطیکه در معصیت الهی صرف نکرده باشند هفتم
فی سبیل الله یعنی صرف راه خدا مثل مجاهد
و اعانت محتاج و زوار و پل ساختن و مسجد

بنا کردن مدرسه جهت طالب علمان علم دین
ساختن هشتم ابن السبیل است یعنی کسیکه
بغربت افتاده باشد وخرج رفتن بخانه خود را
نداشته باشد القدر باید داد که بخانه خود برسد
اگر سفرش معصیت نباشد ونیز باید دانست
که غیر سید زکوة خود را بسید نمیتواند داد واگر
سید زکوة بهر سید درست میتوان داد وشرط
است در مستحق زکوة سوای مولفه که شیعه اثنا عشری
باشند بلکه عادل هم باشد ودر کافی کلینی از داود
صرمی مرویست که گفت سوال نمودم از جناب معصوم
که جایز است آنکه زکوة را بشراب خوار بدهد در جواب

مستحق شوند نه و کسبند صحیح از اسمعیل منقول
است که از امام رضا ع پرسیدم که آیا جایز است
که زکوة را بغیر شیعه اثنا عشری بدهیم فرمودند
نه و نه زکوة فطره را و از ابراهیم اوسی منقول
است که جناب امام رضا ع فرمودند که شنیدم
از پدر بزرگوار خود امام موسی کاظم علیه السلام
که فرمودند که من روزی پیش پدر بزرگوار
خود جناب حضرت صادق نشسته بودم
که شخصی داخل شد و گفت من از اهل
ری ام و وجه زکوة پیش من است بکدام کس
بدهم حضرت صادق ع فرمودند که بجا بین

آن شخص گفت که آیا صدقه بر شما حرام نیست

حضرت فرمودند که آری لیکن منظور من آنست

که هرگاه بشیعیان من دادی گویا بمن دادی

آن شخص عرض نمود که در ولایت خود نمی

شناسم شخصی را که از شیعیان شما باشد

حضرت فرمود که انتظار شیعه ما بکش اگرچه

سالها کشد و هرگاه مایوس گشتی وجه زکوة

اندرون دریا انداز که حق تعالی مال ما را

واموال شیعیان ما را بر دشمنان حرام ساخته

وازین احادیث مستفاد میشود که آنچه تجار بعضی

عوام مرتکب میشوند که سلوک کردن با سائر

ناس خواه مومن و خواه منافق خواه مولف
باشند و خواه مخالف موجب ثواب و مستحسن
است سخنی است بی اصل و باطل که مخالف
مخالف عقل و نقل است چه عقل سلیم حاکم
است بانکه دوستی و سلوک با دشمنان خدا
و رسول صلعم در حقیقت منافی اطاعت و محبت
الهی است و اولی و احوط انست که وجه زکوة
را بخدمت مجتهد جامع الشرائط برسانند
که بمستحقان تقسیم نماید چونکه اعرف و دانا
تر است باربابِ استحقاق **فائده چهارم**
در زکوة فطره و آن نیز واجب است باتفاق

اهل اسلام از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که از تمامی روزه زکوة فطره است چنانچه
صلوة بر محمد وال محمد تمامی نماز است یعنی
اگر کسی عمدا صلوات بر محمد وال محمد را در تشهد
نماز ترک کند نمازش مقبول نیست همچنین اگر
کسی زکوة فطره نه دهد عمدا روزه او مقبول نیست
و فطره واجب است بر کسی که بالغ وغنی وآزاد
وعاقل باشد خواه آن شخص روزه داشته باشد
وخواه نه ومراد از غنی شخصی است که قوت یکساله
خود وعیال خود داشته باشد که وفا بمعیشت
او وعیال او نماید وبر غنی واجب است

اخراج فطره از کسی که پیش از شام عید الفطر در
خانه او باشند خواه عیال و خواه مهمان و اگر
واجب النفقه او باشند مثل پدر و مادر و فرزند
و محتاج باشند و عیال دیگری نباشند فطره
اینها اگر چه در خانه او نباشند و وقت اخراج
آن شام عید است تا ظهر روز عید و احوط آنست که
در شب جدا کنند و پیش از نماز عید بدهند اما جنس فطره
پس مشهور آنست که هر چه قوت غالب اهل بلد
باشد خواه گندم خواه برنج و غیره و مقدار آن
یک صاع است که بوزن دو صد و پنجاه و یک تو
و سه ماشه و یک سیر است که بحساب سیر تبریز

که

که بوزن نود و شش روپیه باشد تخمیناً دو نیم
سیر و یازده روپیه و سه ماشه تقریباً میشود
و اگر حصه آن جنس از نقدین بدهند جایز است
علی‌الخصوص بنا بر بعضی احادیث اعطای حصه افضل است
و مستحقین آن کسانی اند که مومن اثنا عشری
و محتاج باشند یعنی قوت سالیانه خود و عیال
خود نداشته باشند و سایل بکف نباشند
و متظاهر بفسق نباشند و مولانا محمد باقر
مجلسی در زاد المعاد نوشته که احوط آنست
که در زمان غیبت معصوم فطره را بمجتهد جامع
الشرایط عادل بدهند که بمستحقان برساند

چون مصارف را دانستی میدانند فائده پنجم

در بیان خمس و دران دو فصل است

فصل اول در بیان وجوب خمس و فضیلت

آن بدانکه وجوب خمس بابتر الاان اجماعی است

و در فضیلت آن اخبار بسیار وارد شده و آن

مخصوص حق سادات بنی هاشم است از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که چون روز قیامت

بشود منادی ندا میکند که ای خلایق خاموش

باشید که محمد صلی الله علیه و آله میخواهد که باشما

سخن بگوید پس خلایق خاموش شوند پس رسول خدا

صلعم بر خیزد و فرماید ای گروه خلایق هر کس

نزد من نعمتی یا احسانی یا نیکی داشته باشد
که من کرده باشم برخیزد تا من او را مکافات
دهم پس خلایق گویند پدرها و مادرهای
ما فدای تو باد ما چه نعمت و احسان و چه
نیکی بتو کرده ایم بلکه همه نیکی ها و احسان ها
برای خدا و رسول اوست بر جمیع خلایق
پس حضرت فرمایند که بلی همچنین است که
شما میگوئید و بعد از آن فرماید که کسی
که جا داده باشد یکی از اولاد مرا یا ایشان
نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان را پوشانیده
باشد یا گرسنه ایشان را سیر کرده باشد

برخیزد تا عوض اوبد هم پس جمعی که نیکی
بذات کرده باشند برخیزند پس ندا از
حضرت رب العزت دررسد که ای محمد ص
ای حبیب من جزای ایشان بتو گذاشتم
تو آنها را ساکن ساز در بهشت هر جا که خواهی
پس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
آنها را ساکن سازد در وسیله و آن اعلای
مراتب بهشت است و جاوید آنها را در آن
جایگاه همه حضرت سید المرسلین
و ائمه معصومین علیهم الصلوة
والسلام را توانند دید و اعظم لذتها

ذنبهای اهل بهشت دیدن ایشان خواهد
بود و نیز منقولست که سخت ترین روزهای
قیامت در وقتی است که صاحبان خمس
طلب خمس کنند و اخبار بسیار در فضلت
آن وارد شده جهت عن التطویل بذکر
آن نپرداختیم **فصل دوم** در بیان
اجناس و مستحقین آن مخفی نماند که خمس
واجب است در هفت چیز **اول** غنیمتی که از
کفار بگیرند یا از مسلمانی که برامام زمان خروج
نموده باشند یا از شیعیان آنحضرت اگر
باشند حصه خمس از آنها جدا باید داد **دوم**

معادن است مثل کان طلا و نقره و مس
و آهن و یاقوت و زبرجد و زمرد و فیروزه
و گوگرد و غیره آن بشرط آنکه بعد اخراجات
ضروریه مثل کندن و صاف نمودن آنچه باقی
ماند قیمت آن بیست دینار بوده باشد
پنج یک آنرا میدهد علی الاشهر و احوط آنست
که آنچه حاصل شود تمام آنرا بدهد سیم گنج
است و آن هر مالی است که در زیر زمین پنهان
کرده باشند هرگاه در دار الحرب بیابند
یا در دار الاسلام و در آن اثر اسلام نباشد
و قیمت آن بیست دینار یا زیاده از آن

باشد

وزان بعد خمس اخراجات وباقی ملک آن
شخص خواهد بود و اگر گنج را در زمین خود
که بمیراث باو رسیده باشد بیابد خمس آنرا
بدهد چهارم فایده که از تجارت یا زراعت
یا حرفت و صنعت و یا مانند آن بهم رسیده
و آن فایده از تمامی اخراجات یکساله خرج
زیاده باشد خمس آن زیادتی را باید داد
و اگر از شخصی جایزه و عطیه عظیمی بهم رسد که
گمان نداشته باشد یا مالی از دشمنان باو
رسد در اخبار صحیحه وارد شده که خمس اینها را باید
بدهند از وضع اخراجات پنجم مروارید است و مرجان

باو

و غیر آن که از دریا بغواصی برآرند اگر قیمت آن
یک دینار نبوده باشند و اگر بوده باشد خمس دادن
آن احوط است ششم مال حلال هرگاه بمال حرام
مخلوط شود و صاحب آنرا نداند و نه مقدار حرام را
خمس آنرا باید داد و اگر مقدار و صاحب آنرا داند
آن مقدار را بصاحبش رساند و اگر صاحبش را
داند و مقدار آن معلوم نباشد با صاحبش صلح نماید
و اگر مقدار داند و صاحبش را نداند حق او را بمعرفت صا
آن می نماید و اگر بهم نرسد از جهت او تصدق میکند
هفتم زمینی است که یهودان و نصرانیان زمینی
و مجوسیان از مسلمانان بخرند خمس آن زمین

یا خمس قیمت آنرا با رضای وی می گیرند و بمستحقین

میرسانند و خمس شش حصه میشود سه از ان

تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد

و آن حصه خدا و رسول و امام است و در زمان

غیبت الغایب می باید که آنرا بخدمت عالم

مجتهد عادل که نایب حضرت صاحب الامر است

برسانند و سه حصه دیگر بمساکین سادات

و یتیمان سادات و ابن السبیل سادات

یعنی مسافران ایشان میرسد و این حصه را نیز

بمجتهد که بمستحقین اعرف باشد تسلیم نمایند

باب سوم

در ذکر مصارف مستحبه

اموال و سایر وجوه بر و احسان و کفارات

است و در آن دو فایده است **فایده اولی**

آنکه از جمله مصارف خیرات تعمیر مساجد و مدارس

و معابد مخفی نماند که هر مالی که در راه خدا صرف

شود و هر سعی و اهتمامی که در بنیانهای خیر بکار

رود ذخیره آن تا مدت بقای آن بنای

خیر باقی و ثمرات خواهد بود و چون هستی

ممکنات امریست ناپایدار و لباس

حیات ساکنان این خرابه فانی مستعار

است بهترین امریکه موجب ثواب جاودانی

و باعث بقای نام و نشان و اعلای محامد

ذکر و استشهار مناقب و مفاخر باشد شنیده
چنین مبانی است محمد بن یعقوب کلینی
از ابو عبیده روایتی نقل فرموده که محصلش
اینست که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر
صادق صلوة الله علیه که میفرمودند مَن
بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة
یعنی هر که بنا کند مسجدی را خدای تعالی برای
او خانه در بهشت بنا کند ابو عبیده گفت که آنحضرت
در راه مکه بمن گذشت و من سنگ چین مسجدی
درست کرده بودم گفتم فدای تو گردم امید
میدارم که این سنگچین داخل مسجد ساختن

باشد و آن ثواب برین مترتب نشود فرمود

آری و در کتاب من لا یحضره الفقیه از جناب

امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مرویست

من بنی مسجداً کمفحص

قطاة بنی الله له بیتاً فی الجنة

یعنی هرکه بنا کند مسجدی که مانند موضع قطاة

که مرغی است کوچک و بفارسی آنرا سنگخوار

نامند بنا کند خدا برای او خانهٔ در بهشت و این

مبالغه هست در تنگی مسجد یعنی اگر وسعت مسجد بقدر

کنجیدن مصلی باشد این ثواب بر او مترتب

خواهد شد و این حدیث شریف ثواب

لا تخی

ساختن مساجد و سمیه رفیعه ثواب دریافت

بالجمله بانی چنین مبانی در ثواب جماعتی که در

مساجد بعبادات اشتغال ورزند شریک است

و تا هنگامی که سلسله عبادت دران جاری

باشد ابواب ثواب و رفعت درجات

برای او مفتوح است و از جمله مصارف خیرات

آنچه در حدیث کافی از امام ابو عبد الله ع منقول

شده و آن اینست ستة تلحق المؤمن

المؤمن من بعد فوته ولد یستغفر

له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه

و قلیب یحفره و صدقة یجریها

وسنة يؤخذ بها من بعده يعنى

شش چیز است که ثواب آن بعد از وفات

عوض مرسد یکی آنکه فرزندی که برای او طلب آمرزش

نماید دوم مصحفی که از عقب خود گذارد سیم

درختی که نشانند چهارم چاهی که کند

پنجم صدقه که آنرا جاری و مستمر سازد تا

بعد از او آن منقطع نشود ششم سنت و طریقه

که بر آن عمل بعد از او نماید و در صدقهٔ جاریه است

وقف نمودن مزارع و املاک و کتابهائی برای

طلبه علوم دینیه و کاروانسرا و حمامات و

دکاکین و امثال آنها و ساختن پل و رباط و

واجرای قنوات و سایر آنچه مؤمنین از آن منتفع
شوند حتی نشانیدن درختی در راهی بقصد
آنکه مترددین در سایهٔ آن بیاسایند و از آنجمله
احسان به برادران ایمانی است از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که فرمود بعمار که ای
عمار تو مال بسیار داری گفت بلی فدای تو شوم
پس حضرت فرمود که میدهی آنچه حق سبحانه و تعالی
بر تو واجب گردانیده است از زکوة گفت بلی
حضرت فرمود که بیرون میکنی حق معلوم را
از مال خود گفت بلی حضرت فرمودند که صلهٔ
اقربا و خویشان خود میکنی گفت بلی حضرت

فرمود که احسان به برادر ایمانی خود میکنی گفت
بلی حضرت فرمود که ای عمار بدرستیکه مال فنا
خالی میشود و می باید گذاشت و رفت و بدن
در زیر خاک خواهد پوسید و چیزی که باین کس
می ماند اعمال صالحه است و خدا دهنده اینها است
که هرگز نمیرد ای عمار هرچه از مال خود پیش می
فرستی بتو می ماند و هرچه میگذاری از دیگران
است و چیزی از ان بتو نمیرسد و در صحیحه
حماد مذکور است که جناب امام جعفر صادق
فرمود که از ایمان است خوش خلقی و در
راه خدا طعام خورانیدن و اسحاق بن

عمار از آنحضرت روایت کرده است که فرمودند
هر کسی که آب خوراند در جائیکه آب بهم رسد گویا
بنده را آزاد کرده و هر کسیکه آب خوراند در جائیکه
آب بهم نرسد پس گویا شخصی حیات بخشیده و موجب
زندگی یک کس شده آن چنانست که جمیع مردمان را
زنده کرده و در موثقه عمار ساباطی ماثور شده

قال قال ابو عبد الله علیه السلام الصدقة
فی السر والله افضل من الصدقة فی
العلانیة وکذلک والله العبادة
فی السر افضل منها فی العلانیة

یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که قسم بخدا

که صدقهٔ پنهان افضل است از صدقهٔ که علانیه دهند

چنانچه عبادت مخفی بهتر است از عبادت علانیه

قال علی بن الحسین علیه السلام یوماً

حین صلی الغداة فاذا سائل بالباب

فقال علیه السلام اعطوا السائل ولا

تردوا سائلا یعنی روزی حضرت امام

زین العابدین علیه السلام فرمود هنگامی که نماز صبح را

بجا آورده بود دید سائلی بر دروازه سوال نمود

که چیزی بسائل بدهید هیچ سائل را رد مکنید

فائدهٔ ثانیه در بیان مجملی از کفارات

و آن بر اقسام عدیده است اول کفارهٔ افطار

روزه

یکروزه ماه مبارک رمضان است اگر کسی عمدا
بدون عذر شرعی ترک روزه ماه مبارک
نماید و افطار بچیزی حلال کند کفاره اش
یک بنده آزاد کردن است یا دو ماه پی
در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام
دادن و اگر افطار بحرام نموده باشد هر سه
کفاره بروی و شرط است در بنده آنکه او را
معتق نسازد آنکه مسلمان یا پسر مسلمان باشد
و می باید که او کور و لنگ و صاحب خوره
و زمین گیر نباشد و شرط است در صوم
کفاره که دو ماه پی در پی روزه بگیرد با یکماه

وگر روزه متصل نگیرد وبعد از ان بفاصله دو ده طعام

مسکین بهتر انست که قدر طعام دو مد بوده باشد

وصاع بقدر چهار مد می باشد و وزن صاع

در زکوة فطره بیان یافته دوم کفاره قضای ماه

رمضانست هرگاه بعد از زوال افطار کند ده مسکین را

طعام دادنست واگر از ان عاجز اید سه روز

متوالی روزه بدارد سیوم خلاف سوگند نمودن

وکفاره انش انست که یک بنده ازاد کند یا ده

مسکین را جامه پوشاند یا طعام دهد واگر ازین

هر سه عاجز شود سه روز متوالی روزه دارد چهارم

کفاره خلاف نذر کردن وان مثل کفاره ماه رمضان

است

است چهارم کفاره خلاف نذر کردن و آن
مثل کفاره ماه رمضانست پنجم کفاره خلاف
عهد نمودن و آن نیز مثل کفاره قسم ماه مبارک
است ششم کفاره قتل مومن است عمداً و آن یک بنده
آزاد کردن است و یا دو ماه متوالی روزه گرفتن
و شصت مسکین را اطعام نمودن است و این هر سه بر
واجب است سوای تا دیت قتل یا قصاص که موقوف
بر اختیار ورثه مقتول هفتم کفاره کسی که مومنی را کشد
بی آنکه قصد کشتن داشته باشد مثل آنکه تیری گنجشکی
زند و بشخصی برخورد پس کفاره و دیت لازم میشود
اما اگر چاهی بکند و کسی در آن چاه بیفتد یا سنگی

مصالحه

بر سلطان راهی که در آرد که باعث قتل شخصی شود پس کفاره

نداید و دیت لازم است و کفاره مذکوره است

که یک بنده آزاد نماید واگر از آن عاجز باشد دو

ماه روزه پی در پی نگاهدارد واگر از آن هم عاجز آید

شصت مسکین را اطعام نماید وسوای این انچه از

اقسام کفارات است در کتب فقهیه مذکور است

خاتمه

در بیان فضیلت علم دین وثواب تحصیل آن مخفی نیست

که چون بجا آوردن اعمال صالحه وعبادات با شرائط آن

موقوف بر علم است لهذا مجملی از احادیث واخبار که

دلالت بر فضیلت علم دین دارد بمعرض تحریر می آرد و

در کتاب کلینی از جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر
صادق علیه السلام ماثورست که جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند طلب العلم فریضة
علی کل مسلم الا ان الله یحب
بغاة العلم یعنی طلب کردن علم دین واجب و فرض
است بر هر مسلمان آگاه باشید که بدرستیکه حق تعالی دوست
میدارد طالبان علم را و از امام محمد باقر ع منقولست که
همنشینی کردن با اهل دین شرف دنیا و آخرتست
و نیز از جناب ائمه ع مروی است که آنحضرت فرمود من
کرم فقیها مسلما لقی الله تعالی یوم القیمة و هو
عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی الله

یوم القیمة و هو عنه غضبان یعنی هر که
تعظیم و تکریم علمای دین نماید حاضر شود در محکمهٔ قیامت در حالتی که
حق تعالی از او راضی باشد و هر که اهانت کند عالمی از علمای دین را
حاضر شود در روز قیامت در وقتیکه حق سبحانه و تعالی بر او
غضبناک باشد و از جناب امام موسی کاظم ع منقولست که
حرف زدن با عالم دین هر چند بر سر مزبله و مواضع کثیف بوده باشد بمراتب
بهتر است از حرف زدن با شخصی که از دین بیگانه باشد گو
بر روی فرشهای نفیس باشد و در بعضی احادیث وارد شده که سیاهی
دوات علمای دین که بآن مسئله دینیه نویسند بهتر است از خون
شهدا که در راه خدا کشته شوند و علی الخصوص بعضی فقرات بعضی اخبار
اینست که هرگاه طالب علم دین طلب مغفرت میکنند جمیع آنچه در

زمین

و از فضیلت هست آنکه ما بیان کردیم و بیان آنچه فضیلت
عالم بر عابد مثل ماه شب چهاردهم است بر ستارگان و دیگر آنکه
علما وارثان پیغمبران اند و هر که پیغمبران درهم و دینار میراث
بلکه ترکهٔ پیغمبران علم است پس کسیکه بهره یافت از علم بهره او کامل
و وافر است و هم در بعضی احادیث وارد شده که می باید
مسائل دین را اخذ نمایند از کسانیکه احادیث ما را دیده
باشند و احکام ما را شناخته باشند که چنین اشخاص را
بر شما حاکم گردانیدم و هر که قول ایشان را رد نماید پس ما را
رد نموده و کسیکه ما را رد کرده پس بر حق تعالی راد باشند
از جملهٔ کفار است و ازین قبیل احادیث بسیار
وارد گردیده و از اینجا واضح و لایح شد که جناب ائمه معصومین

[illegible]

سایر محققین علما امر فرموده اند برجوع نمودن بسوی علمای
دین در تحصیل مسائل از ایشان پس توهم نشود که احتیاج
رجوع بعلما نیست بلکه ملاحظه بعضی کتب سلف کافی
است زیرا که این توهم مخالف مفاد احادیث است
و مخالف مذهب محققین علمای امامیه رضوان الله علیهم در
هر عصری از اعصار رجوع بمجتهدی جامع الشرائط لابد
است و سلسله علم و اجتهاد هرگز در هیچ دور انقطاع پذیر
نمیشود و بمجرد ملاحظه کتابی از کتب فقهیه فتوی دادن
و عمل بر آن نمودن درست نیست بخلاف اهل خلاف
که اجتهاد را مخصوص ائمه اربعه خود گردانیده اند و از کتب
فقهیه سالفه فتوی میدهند بالجمله درجه علم و دین اکمل از

و رحم

در صحت علم نجاتیه می‌دارند پس هرگاه ابنای زمان
از رنگند در اهتمام در حصول صحت جسمانی مثل چون رجوع
بسوی طبیب حاذق و غیر نسخه نویسی از ماهران فن طب
عمل بر کتب طبیه نمی‌فرمایند بخوف ضرر جسمانی
جسارت بر نسخه‌های سابق نمی‌نمایند چرا غایت
اهتمام در تحصیل صحت روحانی که بمراتب کثیره مهم‌تر است
از آن صحت چند روزه دارد نمی‌کنند و بدون رجوع
بطرف طبیبان امراض مهلکه جهل و عصیان محض
بجهالت عقل ناقص خود عمل می‌نمایند حال آنکه نفع
این صحت باقیه اعظم از نفع آن صحت فانیه است
و ضرر مرض مهلکست از آن مرض فاعتبروا یا اولی الابصار

و دیگر تحقق نشده که طریقه تحصیل علوم منحصر در درس کتب باشد
بلکه استماع مواعظ و شنیدن کلمات کثیر البرکات علما
دین و حضور مجالس درس ایشان نیز از جمله طرق تحصیل
است و فواید جلیله بران مترتب میشود چنانچه مشهور و
در بعضی کتب مزبور است که بندگان پادشاه جمجاه
و گردون مکان مروج مذهب ائمه اثنی عشر شاه عباس
الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان اعلی الله
آنجناب رفته روزی در مجلس درس جناب شیخ
بهاء الدین عاملی رحمه الله حاضر شده بودند ناگاه دید
طالبعلمان بود و طالبعلم جماعت اقربا التخصص اند
که از روی فطانت تخصص نماید و خودنمائی فضول را

الثان

هفتم چون میپرسد سلطان حکمت نشان فرمود که حکمت
در این چه باشد که کسی قتل شخصی نماید و دیگران دیت
او را دهند شنیدم فرمود که ظاهر حکمت اینست که چون بر
جماعت عاقله معلوم شود که بسبب قصور قاتل دیت بر ذمه
لازم آید ما را او را نگذارند که هرزه گردی نماید و حفاظت او
کنند حضرت شاهنشاه دین پناه فرمود که حکمت آن
خواهد بود که همیشه شرمنده خویشان خواهد گردید
و باز بسر اعوان چنین کاری نخواهد کرد و هر چند از انفصال
نموده ختم کلام مینمایم امیدوار است از حضرت
باری جل شانه که فوائد این مجالس بحال فرخنده
مآل ملاذ زمان جناب مستطاب معلی القاب

را لقب جناب مستطاب دام اقباله که مقتدای این سلسله

را لقه بنام مبارک شان قرین ونوشته گردیده و نام این جناب بلقب

شرف انتساب بلقب شریف آن عالیجناب مشرف گشته

عاید شود جناب حق تعالی مدارج اقبال و توفیقات

آن زبدهٔ ارباب ریاست را آناً فاناً متزاید گرداناد

بمحمد واله الامجاد والحمد لله اولاً و آخراً

وصلی الله علی سیدنا سید الابرار واله

الاطهار واصحابه الاخیار

حسب الامر والد جناب رفعت مآب [illegible]

[illegible] والد جناب [illegible]

محمد [illegible] دام اقباله [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]